

بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

ناصر عصار

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده: آقای ناصر عصار
مصاحبه کننده: آقای فرخ غفاری

پاریس، ۱ مه ۱۹۸۴

خلاصه مندرجات مصاحبه آقای ناصر عصار

صفحه	
۱ - ۲	تاریخچه نقاشی در ایران . پیدایش مینیاتور و نقاشی رنگ و روغن و خصوصاً آنهادر طول تاریخ .
۲ - ۳	پیدایش نقاشی واقع بینانه (رآلیست) و نقش کمال الملک در تاریخ نقاشی نوین ایران و تاسیس مدرسه نقاشی .
۴	تاسیس هنرکده نقاشی و معلمین و دانشجویان اولیه آن .
۴ - ۵	حدود آشنائی مردم با نقاشی . موضوع شناخت و گسترش زیبایی شناسی از طریق نقش های قالی و حسن خط . تاثیر ادبیات و قصه در نقاشی ایرانی .
۵ - ۱۷	دوران طفولیت . سوابق تحصیلی . مناسبات خانوادگی . شخصیت علمی پدر بزرگ و پدر مصاحبه شونده ، خدمات مرحوم سید محمد کاظم عصار ، پدر ، از نظر تدریس فلسفه و حقوق اسلامی در دانشگاه ایران و شرکت در کمیسیون تنظیم قانون مدنی ایران و وصول ایشان به درجه اجتهاد از نجف از یک طرف ، و تحصیل علوم ریاضی در اروپا ، از طرف دیگر .
۱۷ - ۱۸	موضوع اشتغال مصاحبه شونده به تدریس ضمن تحصیل در هنرکده . فعالیت های اجتماعی و سیاسی او .
۱۸ - ۲۱	عضویت در سازمان جوانان حزب توده و آشنائی با اصول مارکسیسم ، آغاز کار دکتر مصدق و جبهه ملی . کناره گیری مصاحبه شونده از حزب توده .
۲۱ - ۲۴	آغاز تحصیل در هنرکده و آشنائی با آثار صادق هدایت و سپس آشنائی با حیدریان و کشش بسوی نقاشی .
۲۴ - ۲۵	اسلام و هنر نقاشی و حدود مشروعیت آن .

<u>صفحه</u>	
۲۵ - ۲۶	خاطرات مربوط به دوران تحصیل در هنرکده و دوستان دانشجویی .
۲۶ - ۲۷	مسافرت به پاریس و هامبورگ و شروع به فعالیتهای هنری .
۲۷ - ۲۳	پیشگامان نقاشی مدرن در ایران و برگزاری اولین اگسپوزیسیون نقاشی در تهران .
۳۳	تحولات اخیر هنر در جامعه ایرانی و پیدایش گرایش بسوی رشته‌های هنری از قبیل نقاشی و تئاتر و سینما .
۳۳ - ۳۷	تاسیس اتلیه نقاشی در تهران و مشکلات آن . مسائل فرهنگی در ارتباط با هنرنقاشی . خصوصیات فرهنگ ملی ایران و اصلت آن . انقلاب اسلامی بعنوان یک عامل باز دارنده تحول هنری در کشور .
۳۷ - ۴۴	مسئله بستگی و ارتباط هنرنقاشی با سنت‌های ملی . خصوصیات مینیاتور ایرانی و روح آبستره و سمبولیک آن . مقایسه بین نقاشی فرنگی و ایرانی و خصوصیات هر یک از آنها . جنبه‌های سمبولیک نقاشی ایرانی و تفاوت‌های آن با نقاشی اروپائی بعد از رنسانس . مسئله پرسپکتیو در نقاشی فرنگی و مینیاتور ایرانی .
۴۴ - ۴۷	موضوع ایجاد تحول در ایران در برداشت از هنر . مسئله برخورد تمدن شرقی و غربی و طریقی که میبایست اتخاذ بشود . تأثیر مشروطیت در ابعاد مختلف اندیشه هنری ایرانیان . لزوم طرد عقیده " احساس گناه " که انقلاب اسلامی در اذهان بوجود آورده است . لزوم توجه بواقعیت‌های ذاتی و درونی جامعه .
۴۷ - ۵۰	مسئله حدود لزوم توجه به هنر در برنامه ریزی‌های مملکتی و تنظیم بودجه . پاسخ به انتقاداتی که در این زمینه در کشور میشده است . اظهار نظر درباره جنبه‌های هنری جشن و هنر شیراز .
۵۰ - ۵۸	مسئله حدود نظارت دولت بر فعالیتهای هنری . وضع هنر در ایران و توجهی که از طرف شهبانو در این خصوص میشد . اظهار نظر هویدا در مورد جشن و هنر شیراز . وضع کشورهای مختلف از نظر حدود دخالت دولت بر فعالیتهای هنری .

اولین آشنائی با اوضاع و احوال اجتماعی اروپا و حدود تاثیر ادبیات و هنر اروپائی در ذهن مصاحبه شونده . بحث درباره نمونه های برگزیده شخصیت های ادبی و هنری اروپائی از نظر مصاحبه شونده .

۵۸ - ۶۳

بحث درباره سبک های سمبولیک و رئالیست و برداشتهای گوناگون از آن اصطلاحات . خصوصیات اساسی نقاشی ایرانی از نظرسبک و شیوه های هنری و تحولات آن در طول تاریخ .

۶۳ - ۶۷

استفاده از کالیگرافی در نقاشی . خصوصیات خط فارسی . مسائل مربوط به حفظ هویت و اصالت های قومی در تجلیات هنری . تاریخچه خطاطی و خوشنویسی در ایران و تاثیر آن در سایر تجلیات هنری .

۶۷ - ۷۳

مشکل عدم توجه به آموزش هنر و ترغیب ذوق هنری در ایران . مسئله عدم استفاده از موزه ها و عدم مشاهده آثار هنری و تاریخی بعنوان لازمه گسترش استعداد هنری افراد . وضع هنر در دوران اخیر ایران و توجه شبهه نانو به هنر .

۷۳ - ۷۴

خدمات پرفسور پوپ در مورد تنظیم تاریخ هنر ایران و خصوصیات آن . مسئله تاثیر پذیری هنر ایرانی از تمدن های دیگر . وضع هنر در ایران در برخورد با فرهنگ غربی . اثرات فرهنگی اعزام محصلین ایرانی بخارج از کشور . مسئله هویت ملی در تجلیات هنری .

۷۴ - ۸۲

موضوع تشکیل اداره هنرهای زیبا و سپس وزارت فرهنگ و هنر و حدود نقش آن در گسترش هنر . تشویق هنرمندان از طرف سازمان مذکور و ارزشیابی کار آن . وضع هنرمندان در دوران

اخیر در کشور و قضاوت‌هایی که در باره آن میشود . مسئله تفکیک
هنر از سیاست در ایران و بعضی از کشورهای دیگر و برداشت سوسیالیستها
و کمونیستها و حزب‌توده ایران از این موضوع .

۸۷ - ۸۲

خصوصیات محتوای فکری نقاشی در ایران با مقایسه آن با فرهنگ
اروپائی و هنر مسیحیت . موضوع تجسم اندیشه و فکر در اثر نقاشی .

۸۸ - ۸۷

سؤال : خوب آقای عصار طبق معمول اینگونه مصاحبه ها از شما خواهیم پرسید تا آنجائیکه مایل هستید زندگی خودتان را در رابطه با محیط زندگی که در ایران بود مخصوصاً " با شغل و هنر و حرفه‌ای که بعداً " انتخاب کردید خورده خورده بفرمائید که منم جسته گریخته سئوالهایی خواهم داشت که از شما میکنم .

آقای ناصر عصار : بنظر من ، اگر بخواهم راجع به زندگی شخصی خودم صحبت کنم بعنوان نمونه ممکنست مورد توجه کسی باشد یا نباشد ، ارزشی داشته باشد یا نداشته باشد ، کما اینکه زندگی هرکسی ، هر فردی ، در هر جای جهان و در هر شرایطی ارزش خودش را دارد ، ولی فکر میکنم برای اینکه توضیح بدهم که من اصلاً " از کجا آمده‌ام و بچه مناسبت به اینجا رسیده ام باید یک کمی به زمینه تاریخی و اجتماعی و بخصوص فرهنگی دوره خودم که بخصوص مربوط میشود بن تمام گذشته اخیر ایران و شاید گذشته خیلی دورتر ایران بشه پردازم ، بنابراین یک کمی بایستی این زمینه را توضیح بدهم چه از نظر نقاشی باید به بینیم که اصلاً " وضع نقاشی در ایران ، در آن زمان که من بفکر افتادم ، در چه حالی بوده و اینکه در آن حالتی که بود از کجا رسیده بود . در دوره های اخیر و شاید از سه قرن اخیر ، بعد از صفویه ، نقاشی فرنگی که وارد ایران شد نقاشی رنگ و روغن بود ، چه وضعی پیدا کرده بود چون نقاشی خاص ایرانی یعنی مینیاتور ایرانی بعد از دوران او جش در دوره صفویه و بعد هم اصلاً " تا یک مدتی در حقیقت یک هنر مرده ای بود و بصورت یک نوع صنعت کا رستی درآمدی بود که رابطه نزدیکی با هیچگونه حقیقت اجتماعی - انسانی و فرهنگی ایران دیگر نداشت چون تصاویری که میکشیدند مربوط به گذشته ای بود که برای ما بعنوان واقعیت روزمره اصلاً " نبود ، امروز هم اگر نگاه بکنیم نقاشی مینیاتوری حتی در آن دوره های خویش تصاویری را که میدهند ، از آدمهایی میدهند که نه شکل ماهستند نه لباس مسارا دارند ، و نه غیر مستقیم یعنی بصورت تصویر خانه هایشان و تزئینات دور و بر و لباسشان و مناظرشان ، هیچ ربطی بواقعیت ایران امروز ندارد ، بنابراین مینیاتور را می گذاریم کنار برای اینکه مینیاتور رابطه مستقیمی با مانداشت آنچه که مانده بود ته مانده نقاشی ای بود که بعد از ورود رنگ و روغن در ایران هنوز مانده بود شاید باید گفت نقاشی فرنگی که بصورت رنگ و روغن وارد ایران شد ابتدای کار تصاویر هم تصاویر فرنگی بود کما اینکه هنوز هم از آن چیزهاییکه در دست مانده مثل سندوقهایی که رویش رنگ کرده اند نقاشی کرده اند قلمدان هایی که مانده ، اینهایی که مانده هنوز تصویری که رویش هست تصاویر فرنگی است باغچه هایی که نشان میدهند ، حوض ها استخرهایی که نشان میدهند ، عماراتی که نشان میدهند عماراتی است که از خارج آمده و در خود ایران وجود نداشته یعنی بکلمه فرنگی اش را خواهیم بگوئیم : (" Imagerie ") با آمدن نقاشی ایماژری هم ایماژری فرنگی

بود . بعد البته درمحل شروع کردند به کشیدن چیزهایی که یا بصورت تما ویرشخصی یعنی پرتره از اشخاص زمان کشیدند ، در دوره زندیه از آن نقاشیهائی داریم بخصوص من خودم یک نمونه اش را درخانه شما درایران دیدم و یا اینکه بعد داستانها ، یا داستانهای دینی یا داستانهای اساطیری مال شاهنامه و غیره ، بصورت کمابیش محلی پیدا شد بهمین علت هم یک مقداری با وجود اینکه وسائل کار رنگ و روغن و پرده بود ، یکدفعه ایماژری و تصاویر ایرانی شد ، یک مقدار مثل همه هنرهای ابتدای کسار شبیه میشوند به هنرهایی که در فرنگستان به آن میگفتند ناایف (Naif) . این ما حصل چیزهایی بود که ما هنوز در جوانی جسته گریخته میدیدیم حتی کتابهایی که مثلا " نقاشی در آن بود یعنی طرح و رسم تویش بود مثل شاهنامه ، شاهنامه هائی که در بچگی میخواندیم ، کسانی که نقاشی کرده بودند ، طراحی ها همه اثر " ناایو ته " (Naivete) باصطلاح سادگی تویش بود . لباسها مثلا " لباسهای رستم لباسهای زمان صفویه بود کلاه خودش کلاه خود زمان صفویه بود ، سیرش سیرزمستان صفویه بود بهرحال مختصر تصاویری که از آن داشتیم یکنوع تصاویر استعاری و سمبولیک بود ، تصاویر خیلی واقع بینانه به مفهوم فرنگیش نبود . ولی یک دوسه نسل قبل از نسل من بایستی برگردیم به زمان کمال الملک و شاید پدر کمال الملک ، نقاشی واقع بینانه به مفهوم فرنگیش یعنی با پرسپکتیو (Perspective) و دیدن مناظر و اشخاص و لحظات حیاتی در یک لحظه واقعی زندگی ، به این صورت از دوره کمال الملک وارد شد ، من اگر اسم کمال الملک را میآورم برای اینست که با وجود اینکه در دوره نسل ما ، یکی دو نسل قبل از ما کمال الملک بعنوان یک کسی که فقط هنر بی معنی آکادمیک را وارد کرده برای جوانهایی مثل ما که با هنر مدرن آشنا شده بودیم اسمش یکی کمی لکه دار شد . بایست اینرا گفت که هنر کمال الملک تنها کاری که کرد این بود که چیزی وارد ایران کرد که ما با آن هیچگونه آشنائی نداشتیم اینرا باید بعدا " توضیح بدهم و فکر کنم اگر الان بخواهم توضیح بدهم از جاده دور می شوم ، بهرحال وجود کمال الملک یک نقطه گردانی است بخصوص در هنر معاصر ایران وقتی میگویم معاصر باید بگویم در یک قرن اخیر . با آمدن کمال الملک دید اشخاص از نقاشی عوض شد ، سرگذشت کمال الملک و مدرسه ای که درست کرده بود و شاگردهایی که از او ماندند مسئله جداگانه ای است . کمال الملک خودش مورد غضب واقع شده بود و تبعید شده بود مدرسه اش کمابیش بهم خورده بود و در دوره رضاشاه پهلوی مدرسه جدیدی درست شد بنام هنرکده ، مدرسه هنرهای زیبا .

سؤال : اجازه بدهید در اینجا من دو مطلب را که شما واقعا " با گامهای سربسته دارید پیش میروید دو تا مطلب را یک قدری برای خودم روشن کنم یکی اینکه وقتی شما میگوئید آن تصاویری که از فرنگ آمده بود منظورتان آن چیزهاییست که از قرن

۱۷ ببعد که اشاره کردید اول مثلاً " دورنما و مناظر و خانه

آقای ناصر عصار : بله و کلاهک توی باغها و زنهایی که میکشیدند.

سؤال : زنها و اینها بود که آمده بود توی نقاشی ها و بعد رفت توی سقاخانه ها و همه جا

آقای ناصر عصار : روی قلمدان آمد ، روی صندوق ، منظورم اینست که من اینها را اسمش را میگذارم بفرنگی ایماژری .

سؤال : آنوقت دوران تبعید کمال الملک را هم که اشاره کردید یکی وقتی بود که خودش در زمان مظفرالدین شاه که میخواست وادارش کند باصطلاح صور قبیحه یعنی اشکالی یک قدری اروتیک (Erotique) بکشد و اونخواست بکشد ولی آن دوره ای که شما اشاره میکنید دوره ای است که خودش عمداً " در زمان رضا شاه ترجیح داد برود خراسان .

آقای ناصر عصار : میگویند تبعید شده بود و ما شنیدیم که تبعید شده بود بعلمت نارضایتی و بعد خودش بلند شده بود رفته بود و بهر حال در شرایطی بود که دیگر مدرسه اش را به آن صورتی که میخواست نمیتوانست اداره بکند ، خودش رفته بود ، و بعد از او آقای اسماعیل آشتیانی مدتی رئیس مدرسه شده بود بعداً " نمیدانم واقعاً " مدرسه کمال الملک به چه صورتی تق ولق شد و بهم خورد . بهم هم نخورد برای اینکه تا این اواخر هم یکی دوتا از شاگردهایش مثل شیخ بودند و مدرسه ای بنام باصطلاح بعنوان بازمانده مدرسه کمال الملک ، اشاره به آن میشد ، گوا اینکه اسمش دیگر مدرسه کمال الملک نبود ، ولی بهم خورد ولی بعد از او دیگر نسلهای بعد و نقاشان جوان ، حتی نقاشهایی که قبلاً " توی مدرسه کمال الملک بودند ، برای اینکه یکی دوتا نسل قبل از ما ، مثل حمیدی و اینها از ابتدا شروع کردند در مدرسه کمال الملک بعد منتقل شدند ، و یا خود مدرسه را اصلاً تبدیل کردند یعنی وزارت فرهنگ و هنر زمان تبدیل کردش به آنچه که ما بعداً " تویش رفتیم بعنوان هنرکده که جزء دانشگاه تهران بود و هنوز هم هست .

سؤال : این شیخ از شاگردهای کمال الملک بود ؟

آقای ناصر عصار : بله

سؤال : آنوقت حمیدی اسم کوچکش یادتان هست ؟

آقای ناصر عصار : نه اسم کوچک حمیدی را نمیدانم و یکی دو تا دیگر هم از شاگردها بودند در مدرسه کمال الملک که ابتدا شروع کردند ، مدرسه بلافاصله تبدیل شد به هنرکده و روسایش و معلمینش چک بودند ، فرانسوی بودند و غیره ، دوره ای که من خودم بودم در آن هنرهای زیبا یعنی هنرکده یکی از دانشکده های دانشگاه بود و رئیسش آقای آندره گدار (André Godard) بود . در زمانی که ما بودیم گدار بود و هنرکده با وجودیکه بایستی تویش مجسمه سازی - گراوور - حکاکی و غیره هم میبود ، ولی نبود عملاً ، نقاشی بود و معماری ، رئیسش هم همانطور که گفتم یک فرانسوی بود بنام گدار . معلمین ما یکیشان آقای حیدریان بود که از شاگردهای کمال الملک بود و یکی از دستیاران استاد آقای حمیدی بود و یک خاظمی بود بنام خانم دکتر آشور که یک خانم فرانسوی بود . اینها معلمین ما بودند بهرحال حالا برگردیم سر رشته صحبتمان ، منظورم اینست که آشنائی که ما با نقاشی داشتیم جز یک مقداری از این اشکال کمابیش سمبولیزم و باصطلاح استعارات شعری دیگری که از قدیم آمده بود و وارد شده بود ولی بهرحال دید ، دید کمابیش ناایف و سمبولیک بود ، یعنی آنچه که میتوان اسمش را هنر آلیستک گذاشت هنوز کمابیش وارد نشده بود و این کاری بود که با آمدن کمال الملک و دنباله اش در هنرکده ما ادامه پیدا کرد . بنابراین اینجا هم همانطوریکه گفتم من مجبورم قدم های سریع بردارم برای اینکه هر قسمتی از این برنامه را که میگویم باید به گسترانیم البته بعد باید مفصل تر بگوئیم ، این مختصری که گفتم برای اینست که بگوئیم زمینه باصطلاح تاریخی و پشت سرما از نظر هنر نقاشی چگونه بود و در چه زمینه ای ما آشنا شدیم با نقاشی ، ولی اینرا هم بگویم که مثلاً در خانه خود ما یکدانه تصویر روی دیوارها وجود نداشت و آنچه که من می شناسم طبقه ای مثل طبقه ما اصلاً چنین چیزی نداشتند ، مینیاتور که اصلاً نبود ، نقاشی یعنی نقاشیهای دیواری در خانه های معمولی ما نبود ، اگر مانده بود از دوره قاجاریه ، در خانه ای ، من نمی شناختم بعداً آشنا شدم .

سؤال : روی در و دیوار منزل شما که بعد خواهید گفت چه جور منزلی بود چه بود عکس بود ؟

آقای ناصر عصار : اصلاً سفید ، سفید بود ، من یادم میآید که یکی از دایه های من بعد از یک سفری به کربلا یک نوشته عربی تزئین شده که بهرحال ساخت خود ایسران بود و او از کربلا وارد کرده بود ، چاپی بود در حقیقت یک گراور چاپی بود یک آیه

قرآن بود با تزئینات تذهیبی و این چاپسی بود روی بخاری بود بعد مثلا" یک عکس از دائی من بود ، یک عکس پدر بزرگ من بود که مادرم گرفته بود توی یک قاب کوچک گذاشته بود که با اندازه یک کارت پستال بود ، اینست که توی خانه خود ما روی دیوارها هیچ چیز نبود روی بخاری که بخاری هم هنوز در حقیقت شبیه بخاری بود پله کان بود روی دیوار ، زیرش که بخاری نبود ، روی آن گلدان بود و شمعدان بود و از این چیزها . دکوراسیون و تزئیناتی هم اگر بود اینطور بود روی دیوارها ————— اساسا " چیزی نبود سفید بود و من در خانواده خودم و خانه عموهایم پسرعموهایم دائی ام ، پسر دائی هایم اصلا" هیچ کجا تصویری بصورت اینکـــه یک نقاشی آویزان کنند هنوز ندیده بودم اینکه تایید میکنم در اینمورد برای اینست که بدانید که ما توی محیطی که یک سنت و یک دنباله نقاشی تویش باشد که ما در آن محیط بزرگ شده باشیم نداشت ولی این مانع از این نیست که تربیت چشمی ما و تربیت باصطلاح زیبائی شناسی ما ، از راه دیگری وارد شده بود . یکی بخصوص از راه قالبی و تزئینات قالبی که همه توی آن بودیم و بزرگ شده بودیم ، یکی دیگر از اشیاء و طرح لباسها و پارچه ها ، بخصوص بعدا" که خواندن و نوشتن یاد گرفتیم ————— خط بود ، خط بود که غیر مستقیم شناختن تناسب ، فرم ، شکل و باصطلاح یک نوع تلقین زیبائی شناسی را بما یاد داده بود . این آشنائی با زیبائی و شناختن تناسبات و تشخیص باصطلاح زشت و زیبا گذشته از جنبه فقط محسوس چشمی یک مقدار زیادی هم از راه ادبیات ، شعر و قصه ها و بهرحال مجموعه داستانها و قصه ها و اساطیری بود که از بچگی خوانده بودیم یا بعد میخواندیم و توضیحش بهرحال بیشتر از طریق شعر میآمد ، اینکه من تاکید میکنم بیشتر روی شعر برای اینست که در رابطه باصطلاح شعر و نوشته با مینیا تور بعدا" بایستی یک کمی صحبت کنیم به بینیم چیرا مینیا تور بخصوص تحولی که پیدا کرد در ایران پیدا کرد و چرا یک دفعه ایستاد . بهرحال مسئله این بود که ما با وجود اینکه گذشته متواتر دنبال شده ای در زندگی روزمره ما از نقاشی نداشتیم مع هذا بکلی با تصویر دیدن اشکال و بخصوص با مفاهیم استعماری اشکال بیگانه نبودیم ، برای اینکه ادبیاتمان حتی مثالهای روزمره مردم بخصوص در مورد ما زیاد بود و هر روز با آن آشنائی پیدا میکردیم و این جنبه سمبولیک و استعماری که من میگویم این مهم است برای اینکه قبلا" هم دزمورد کمال الملک گفتیم که ورود یک دید رآلیست و واقع بینی روزمره لحظه ای با آمدن کمال الملک بخصوص در تمام تاریخ هنر ایران یک چیز تازه ای بود برای اینکه از گذشته ماقبل تاریخ و یا حتی از باستان تصاویر و حتی اشکالی که حجاری شده اند مثلا" در تخت جمشید حتی روی کلاسه کوزه های ماقبل تاریخ هم که نگاه کنید شکل بصورت اشاره و استعمار و سمبل همیشه در ایران بود هیچوقت قطع نشده ، میگویم حتی اگر از روی نقش وارد ادبیات شده بود هیچوقت این باصطلاح اشکال رب النوعی

یا ارکه تیپال (Archetypale) هیچوقت قطع نشده بود در ایران، تنها چیزی که تازگی داشت برای ما و شاید برای فرهنگ ایران تازگی داشت و رود آنچسه که فرنگی اسمش را میگذارد نقاشی رآلیست بود و اینرا باید بگویم که علت این تازگیش در مورد قرنهای اخیر ایران چه بود ؟ اینرا نمیدانم الان بایستی توضیح بدهیم راجع به آن یا برگردیم بدنبال آنچه داشتیم راجع به آن صحبت می کردم .

سؤال : من ترجیح میدهم شما در این شرح زندگی خودتان وقتی به این مسائل برخوردید توضیح بدهید برای اینکه نا حالا این مطالبی هم که در این آخر گفتید باز مربوط میشود به زندگی شخصی خودتان ، اینست که شروع کنید از تاریخ تولد و محیط زندگی و اینهارا بفرمائید خیلی بهتر است .

آقای ناصر عصار : بسیار خوب بعد توضیح مفصل میدهم بنا بر این بگوئیم این مختصر زمینه باصطلاح هنری بود که میشود گفت از نظر اجتماعی و تاریخی مادر آن به دنیا آمدم و بعد تحصیلاتمان را کردیم و اما اینکه برگردیم به زندگی شخصی خود من . من در ماه مهر ۱۳۰۷ شمسی که معادل میشود با ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۸ متولد شدم علت اینکه من اینرا میدانم اینست که از وقتی که من آمدم فرنگ دائما "مجبور بودم که عینا" روز تاریخ تولدم و سال تاریخ تولدم و محل تاریخ تولدم را بگویم . علت اینکه میگویم مهم نیست برای اینست که تا قبل از اینکه من بیایم اینجا توجهی به آن نمیکردند و هیچوقت از ما نمیخواستند سؤال نمیکردند گاهی می پرسیدند چه سالی بدنیا آمدی ، میگفتیم ۱۳۰۷ ، اینست که جزئیاتش و محلش را و این حرفهارا بعد از وقتی که آمدم اینجا مجبور بودم تبدیلش کنم به فرنگی اینست که میدانم بدقت ، چون در دوره ای که ما وجود داشتیم بهر حال جشن تولد سالانه برای بچه ها نمیگرفتند بهر حال یک چیزی بود که هنوز وارد عادات و رسوم یکعده ای از ایرانیها نشده بود که این اواخر شده بود، بهر حال در این سال در تهران بدنیا آمده ام . اصولا" خانواده ما تهرانی هستند و اسم اصلی ما هم عصار نبوده اسم اصلی ما تهرانی بود و ما از لواسانات تهران هستیم ولی بهر حال من شخصا " خودم در تهران بدنیا آمده ام و تا سن مثلاً ۵ - ۶ سالگی در جنوب تهران نزدیک بازار زندگی میکردیم . سال اول و دوم ابتدائی را هم من رفتم در مدرسه ای که اصلاً یادم نیست ولی میدانم بطور مبهم که در جنوب تهران بود بعد خانه ما عوض شد و آمدم خیابان ایران ، که آن زمان عین الدوله اسمش بود و مدرسه ای که من میرفتم ابتدائی مدرسه ناصر خسرو بود و بعد دبیرستان دارالفنون، بعد درسها را آخر دیپلم دبیرستان من در مسابقه ورودی هنرکده شرکت کردم و وارد هنرکده شدم . سؤال : خوب حالا شما اینجا تمام بایستی که طفولیت و جوانی خودتان را تعریف

کنید که کجا بدنیا آمدید . من چون منزل شمارا می شناختم توی خیابان ایران یک خیابان موازی با خیابان ایران بود .

آقای ناصر عصار : در یکی از کوچه هائی بود که نزدیک خیابان ایران بود اسم کوچه روحی بود که وصل میشد بیک کوچه مختصر دیگری به اسم کوچه شیراز .

سؤال : که شما توی کوچه شیراز بودید .

آقای ناصر عصار : کوچه شیراز آن خانه ای که شما دیده بودید آمده بودید خانه پدر که تا موقعی هم که من تهران بودم و مادرم زنده بود هنوز آنجا بودم معذرت میخواهم اسم کوچه خورشید عوض شد و شد کوچه شیراز .

سؤال : خورشید شد شیراز

آقای ناصر عصار : بله بهر حال یکی از کوچه هائی بود که موازی خیابان عین الدوله یا ایران بود . وقتی که من ۶ یا ۷ سالم بود که آمدیم اسمش خیابان ایران بود ، اطراف ما هنوز کمابیش ساختمانی وجود نداشت یعنی نزدیک بود به دولاب یعنی ما اکثرا " میرفتیم برای گردش در ظرف ۵ - ۶ دقیقه وارد جالیزهای خیابان دولاب میشدیم و گاهی هم خیابان دزدی میکردیم یکی از تفریحات ما این بود که بهار و اول تابستان برویم خیابان دزدی البته خیلی می ترسیدیم چون جالیز کارها مواظب بودند و موفق هم همیشه نمیشدیم ولی خوب گاهی هم آن لاماها یک خیابانی که شاید دیگر پدرشان نمیخورد یا گذاشته بودند که آنها خیابان تخمی بشود ، می گذاشتند خیابانها بزرگ بشود و بشود خیابان تخمی خوب ، بعضی اوقات این خیابانها را میدزدیدیم ، جزء تفریحات ما بود ، ولی بهر حال دورو بر منزل ما ، من یادم است که سرخانه ما یک چهار راهی بود که سه طرفش ساختمان بود یکطرفش زمین بایر بود و این سه طرف اتفاقا " سه تا استاد دانشگاه زندگی میکردند یکی آقای سید محمد کاظم عصار بود ، پدر من ، یکی مرحوم آقای بهمنیار و یکی آقای بدیع الزمان فروزانفر .

سؤال : اینرا یکبار دیگر بفرمائید چون واقعا " گذشته از مرحوم پدرتان آن دو نفر دیگر هم از مردمان بسیار بسیار بزرگ بودند .

آقای ناصر عصار : از مردمان بزرگ تاریخ و ادبیات ایران بودند و اشخاص زیادی

سؤال : مرحوم بهمنیار بود و مرحوم فاضل معروف و بدیع الزمان فروزانفر .

آقای ناصر عصار : یک کوچه پائین تر از ما حالا اسمش را یادآوری میکنم اینهم از اشخاصی است که اسمش باید در تاریخ ایران ذکر بشود . یک کوچه پائین تر از ما آقای گل گلاب معروف بود که دیکسیونر نبات شناسی هم نوشته و واقعاً از دانشمندان معروف بود از دانشمندان بزرگ دوره خودش بود در ضمن آقای گل گلاب برادرزن آقای بدیع الزمان فروزانفر بود .

سؤال : عجب عجب ، شما بعداً " خواهید گفت که رابطه میان مرحوم پدرتان یا احياناً خود شما و بچه های مرحوم آقای بهمنیار و آقای فروزانفر و یا آقای گل گلاب چه بود ، آمد و شد داشتید .

آقای ناصر عصار : آقای گل گلاب میآمدند آقای گل گلاب یک پسر بزرگ داشت که خیلی هم شبیه پدرش بود و سن او از ماها خیلی بزرگتر بود ولی من خوب یادم است که آقای گل گلاب میآمد پیش پدرم و من یکی دوبار همراه پدرم برای اینکه مادر اصرار داشت که پدر من را ببرد ، نه بخاطر اینکه فکر میکرد بدرد میخورم ، بلکه برای اینکه از شرمین راحت بشود من را و اداوار میکرد پدر مرا با خودش اینطرف و آنطرف همراه ببرد .

سؤال : و پدر شما رامی برد .

آقای ناصر عصار : من یادم است که منزل آقای گل گلاب رفتم محیط داخل خانه آقای گل گلاب را خوب یادم هست . با آقای بهمنیار یک رابطه دیگری داشتیم و آن این بود که دیواری که حیاط آقای بهمنیار را تشکیل میداد موازی دیوار حیاط خود ما بود و توی آن کوچه با بچه ها بازی میکردیم یا فوتبال بازی میکردیم یا با تنیس بازی میکردیم و وقتی که توپ توی حیاط آقای بهمنیار می افتاد ، من بعنوان یک کسی که آشنا هستم مامور میشدم توپ را بیاورم و خانم بهمنیار کمی نسبت به ما محبت داشت و کمتر غرولند میکرد ولی بچه های دیگر اگر من نبودم جسرات نمیکردند بروند توپشان را بخواهند ، چون از خانم بهمنیار بخصت من خیلی میترسیدند خود آقای بهمنیار که استاد بودند و منزل نبودند -- ولی بهر حال این یادم است . با آقای فروزانفر من یادم است که رابطه داشتیم میرفتیم و ایسن حرفها تا یک زمانی ولی یک زمانی بچه علت من نمیدانم ؛ برای اینکه من کوچک بودم و بعد هم آمدم و دیگر هیچوقت نپرسیدم ، ولی یک زمانی مثل اینکه دیگر رابطه ای بین آقای فروزانفر و پدرم وجود نداشت جز رابطه همکاری و شاید توی دانشگاه همدیگر رامی دیدند ولی با آقای بهمنیار یادم است که

هم خانم بهمنیار میآمد منزل ما وهم مادرمن میرفت پیش او وبعدهم اتفاقاً " من در پاریس یکی از نوه های خانم و آقای بهمنیار را دیدم اخیراً " هم یکی دیگر از نوه هایش را دیدم یک دخترخانمی که او یادش بود که منزل ما آمده است وما بزرگتر بوده ایم بهر حال این محله ای بود که ما تویش بودیم ، وضع زندگی ما هم خوب پیدا بود دیگر بعد از

سؤال : آقا اجازه بدهید ، شما همسایه هارا گفتید خانه را گفتید هنوز نگفتید که پسری هستید و پدرتان کی بود .

آقای ناصر عصار : بله البته اینهارا باید بگویم خوب اولاً پدر من سید محمد کاظم عصار بود که خوب یک زندگی پر ماجرا و عجیب و غریبی داشت که بعد هم آمد به تهران و به تدریس مشغول شد .

سؤال : از کجا بودند ایشان ، یک شمه ای باید بگوئید بهر صورت .

آقای ناصر عصار : پدر بزرگ من یعنی سید محمد عصار از کسانی بود که همراه سید محمد بهبهانی جزء انقلابیون مشروطه بود ، خنجر خورده بود ، قمه میزدند دیگر آن زمانها ، کار خودش هم مثل همه مجتهدین زمان خودش حکومت شرع بود ، ولی من ایشان را وقتی خیلی کوچک بودم ، شاید سه چهار سال ، از او یک تصویر میهمی دارم برای اینکه یکبار رفته بودیم مشهد .

سؤال : پدر بزرگ شما سید محمد عصار

آقای ناصر عصار : بله پدر بزرگ من که از مجتهدین بود ، فلسفه خوانده بود ، خود من ندیدم ولی شنیدم از سید جلال آشتیانی که ایشان ردبر سبزواری به شعر عربی یک رساله ای نوشته بود ، من ندیدم ولی سید جلال آشتیانی میگفت برای من که پدر من خودش با نشر این شعر مخالفت کرده بود ، از او خواسته بودند که اینرا منتشر کنند ولی او مخالفت کرده بود و گفته بود که نه لازم نیست چون این خیلی جدی نبوده ظاهراً .

سؤال : نوشته سید محمد

آقای ناصر عصار : بله نوشته سید محمد و میدانید که ملاهادی سبزواری یک فلسفه و

و منطقی نوشته به شعر عربی جزء کتابهای کلاسیک تدریس میشود . آقای سیدجلال آشتیانی تعریف میکردند که نسخه‌ای دیده بودند از این منظومه ای که آقای سیدمحمد عصار نوشته برای رد یکی دوتا از نکات یا تزه‌های ملاهادی سبزواری و اینرا از پدر من اجازه خواسته بودند که چاپ کنند ولی پدر من گفته بود که این کار را مرحوم آقای سیدمحمد عصار بصورت جدی نگرفته بوده ، بصورت تفریحی چنین چیزی نوشته بوده . ایشان مخالفت کرده بود در هر حال من عاقلم نمیرسد و خودم ندیدم این چیزی که نقل میکنم از قول سیدجلال آشتیانی است . بنا بر این پدر بزرگ من سید محمد عصار بود ، پدرم سیدمحمد کاظم در کاظمین بدنیا آمده بود وقتی که سیدمحمد کارهای اجتهاد و تحصیلاتش را در نجف تمام کرده بود و برمیگشت به ایران برای این اسمش را گذاشته بودند کاظم چون در کاظمین بدنیا آمده بود . من خودم سیدمحمد عصار را یکبار خیلی بچه بودم مادر مرا برد مشهد برای اینکه در آن زمان سیدمحمد تبعیدی بود و در مشهد زندگی میکرد .

سؤال : تبعیدی چه بود .

آقای ناصر عصار : به علت اینکه ابتدای کار در انقلاب مشروطیت شرکت کرده بود من درست یادم نیست ولی میگفتند که رفته بود آنجا و مجبور شده بود برود آنجا حالا اینرا یا دولت تبعیدش کرده بود یا خودش انتخاب کرده بود نمیدانم ولی رفته بود در مشهد قبرش هم الان در مشهد است . بچه که بودم چهار سال ۵ سال داشتم و یک تصویر خیلی مبهمی از او در ذهنم هست او را یکبار بیشتر ندیدم و ما بعد خود مرحوم پدر من تحصیلات اولیه اش را پیش پدرش کرده بود بعد آمده بود تهران و بعد هم رفته بود در دوره های اول مدرسه دارالفنون یعنی آن زمانیکه بعنوان پلی تکنیک وارد ایران شده بود دارالفنون و معلمینش هم فرانسوی بودند ، زبان تدریس هم به زبان فرانسه میشد .

سؤال : سال تولد مرحوم پدرتان ؟

آقای ناصر عصار : باید سال ۱۲۹۴ باشد من الان درست یادم نیست میتوانم مراجعه کنم و بشما بگویم برای اینکه خوب میدانید که در آن زمانها شناسنامه وجود نداشت .

سؤال : سال ۱۲۹۴ هم که نباید باشد اینرا شمسی میگوئید یا قمری میگوئید اصلاً اینرا نگوئیم بهتر است .

آقای ناصر عصار : این اولاً باید قمری باشد و دیگر اینکه شاید ۱۲۹۴ هم درست

نیست بخصوص پدر من به سن بالائی نسبت به سایرین ازدواج کرد .

سؤال : چیسز جالب اینست که گفتید پدر شما در دوره اول دارالفنون تحصیل میکردند.

آقای ناصر عصار : دوره اول که نه دوره اول و دوم که دوره میرزاتقی خسان میشود .

سؤال : دوره ای که هنوز فرانسه درس میدادند .

آقای ناصر عصار : دوره ای که هنوز فرانسه درس میدادند زبان فرانسه راهم می دانستند خود پدر من جزء کسانی بود که بهرحال جزء مشروطه خواهان بود و اولین مدرسه باصطلاح جدید را یا با تحصیلات جدید دبستان . در تبریز بنا کرده بود و تدریس میکرد آنجا و بعد بهمین علت هم چون مشروطه خواه بود و یک زمانی که ظاهرآ" مشروعه خواهان تبریز را گرفته بودند حاکم شرع تبریز او را از راه روسیه بهمراه یکی دوتا تاجر بعنوان مترجم میفرستد به فرنگستان برای اینکه اورانجات بدهد بعد هم میآید فرنگ در اینجا هم میخواستند در رشته ماته ماسا تیک (Mathematics) تحصیل کنند .

سؤال : اینجا کجا ؟

آقای ناصر عصار : توی پاریس راه زندگیش هم از طریق کمکی بوده که سفارت به او میکرده یک مختصر بورس میدادند بعلت سفیری که آن زمان بوده .

سؤال : وزیر مختار البته

آقای ناصر عصار : وزیر مختار آن زمان به او کمک میکرده

سؤال : ایشان معمم بودند در ایران ؟

آقای ناصر عصار : در ایران ابتدا معمم بوده آن زمانی هم که مدرسه را راه انداخته بود معمم بود ولی وقتی آمده بود فرنگ آن عمامه را برداشته بود برای اینکه من یادم است که مرحوم عمه من یعنی خواهر او تعریف میکرد که وقتی ایشان از فرنگ برگشتند زلف داشتند و ریش نداشتند و لباس فرنگی داشتند که عوض میکنند

بلافاصله و برمیگردند به نجف . بهر حال ایشان هم آنجا را دیده بود این تحصیلات را کرده بود و از فرنگستان برگشت .

سؤال : چند سال ماندند اینها تاریخهایش را نمیدانید ؟

آقای ناصر عصار : ظاهراً " دوسال مانده بود ولی چون بورسش قطع میشود و پول هم نداشت برمیگردد ایران، این مسئله شاید یک کسی تحقیق بکند بدنیت خود پدر میگفت علت اینکه وزیرمختار بورس را قطع کرد این بود که ظاهراً " یکی از روسای بهائی شاید عباس افندی اینجا آمده بود فرنگستان - پاریس و یکی از روزنامه‌ها مصاحبه‌ای ترتیب میدهد بین مرحوم سید محمد کاظم عصار و این شخصیت بهائی که در آن مصاحبه ظاهراً " پدر یک مقدار ایشان را تمسخر میکند و بهر حال

سؤال : یک برخوردی میشود بین آنها

آقای ناصر عصار : بین مرحوم عصار و آن بهائی بهر حال یک برخوردی میشود که ظاهراً " یکی از روزنامه‌ها هم یک عکس‌العملی نشان میدهد یعنی اینرا منعکس میکند، خود پدر میگفت که بعلمت این مصاحبه آن وزیرمختار از نظر موقعیت خودش و از نظر سیاسی و شاید هم خود آن وزیرمختار سمپاتی بهائی داشته نمیدانم بهر حال به این علت یاهم زمان با این یا بعد از مصاحبه بورسش قطع میشود .

سؤال : اسم آن بهائی

آقای ناصر عصار : شاید عباس افندی

سؤال : بله عباس افندی معروف است شماره یک

آقای ناصر عصار : منظورم اینست که من شخصاً " نمیدانم تحقیق نکردم باید رفت مثلاً " در پریودیک و روزنامه های آن زمان گشت اینکاری است که اگر کسی دلش خواست باید بکند . بهر حال بخود من پدر میگفت که بعلمت این مصاحبه بورسش را قطع کردند و بعد نداشت پول و تحصیلات ماته ماتیک که اینجا میکرد ول کرد و برگشت به تهران و بلافاصله رفت نجف .

سؤال : پس اینجا ریاضیات میخواند .

آقای ناصر عصار ، اینجا ریاضیات میخواند برای اینکه توی دارالفنون هم تحصیلاتش

را در رشته ریاضیات میکرد علت اینهم که زبان فرانسه بلد بود و آمده بود اینست که در مدرسه دارالفنون مجبور بودند فرانسه بلد باشند بهر حال میآید ایران و بعد هم میرود نجف

سؤال : حالا دوره قاجاریه است ؟

آقای ناصر عصار : هنوز دوره قاجاریه است دیگر بله برای اینکه میماند در نجف من الان ریشه ریاضیات را در دست میمانم بخصوص که ایشان من یادم است که وقتی بچه بودیم تاریخهای را که میگفت تاریخهای قمری میگفت .

سؤال : صحیح هم بود دیگر

آقای ناصر عصار : این تاریخی بود که میدانست

سؤال : نه اصلاً صحیح بود تقویم خیلی دیر عوض شد

آقای ناصر عصار : بله بهر حال من یادم است که میگفتند در جنگ بین المللی اول ایشان در عراق بوده است بهر حال آنجا تحصیلات فقه را دنبال میکنند چون شما گفتم که ابتدا زمان بچی زبان عربی را خوانده بود و با اصطلاح جامع المقدمات را آنچه در تحصیلات اولیه حتی فلسفه را اول پیش پدرش و بعد هم در تهران توی مدرسه مروی اسم اساتیدش را من یادم نیست و نمیدانم چون اسامی قاطی شده است، آنجا تحصیل کرده بود بنابراین ، وقتی آمدند فرانسه در حقیقت فلسفه شرقی که در مدارس علمی دینی درس میدادند، ایشان اینها را خوانده بود بهر حال دنبال میکنند در نجف بخصوص فقه را تا مجتهد میشود و وقتی هم مجتهد شد در نجف درس هم میدادند چند سال تا اینکه وقتی پدرشان به ایشان مینویسند که بیا من دلم برایت تنگ شده و بیا و ایشان ترک میکنند ، خودش تعریف میکرد که اساتید و هم دوره هایش برای اینکه مجتهد شده بود دیگر سر درسیکی دونفر بعنوان احترام میرفت ولی بهر حال خودش معلم بود، آنها اصرار داشتند که نرو برای اینکه در ذهن آن آقایان این بود که ایشان یک کاری برای خودش درست کرده و این کاری را باید دنبال میکرد ولی پدر دنباله آن سنت فامیلی اصولاً نمیخواست که بعنوان مجتهد و با اصطلاح آنچور که ایشان میگفتند نمیخواستند از راه دین نان بخورند ، آمدند ایران و در ایران هم فقط تدریس میکردند فلسفه درس میدادند بعد هم وارد مدارس لایک (Laique) وزارت علوم آن زمان و استخدام وزارت فرهنگ شدند و بعد هم استاد دانشگاه شدند و تا آخر عمر هم استاد دانشگاه بود . این مختصری از سرگذشت پدر بود حالا

برای اینکه اینرا گفتم بخصوص دراینکه تاکید دارم که نمیخواهند از راه دین نان بخورند باوجودیکه لباس عمامه را تا آخر عمرش حفظ کرد و هیچوقت حاضر نشد عوض کند حتی در دوره رضا شاه اصرار داشتند در دوره وزارت فرهنگ آقای مرآت اصرار داشتند که استادان لباس شخصی بپوشند یا نیایند . ایشان ترجیح دادند که تدریس را در دانشگاه قطع کنند و حقوقشان قطع شد وخواستند لباسشان را عوض کنند من اینرا یادم است کسه ماباذخیره و فروش یکی دوتا جواهر مادرم و به زحمتی زندگی میکردیم .

سؤال : اینرا میتوانید بگوئید تاریخش کی بود ؟

آقای ناصر عمار : میتوانیم بگوئیم بایستی ۱۳۱۸ تا ۲۰ باشد برای اینکه بعد از رفتن مرحوم رضاشاه پهلوی و تغییر اوضاع ایشان دوباره برگشتند سرچایش

سؤال : یعنی ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ چنین فشاری بود که استاد دانشگاه با عمامه نیاید .

آقای ناصر عمار : فشار به اینصورت بود که بخشنامه ای آمده بود و آقایان معمسی که درس میدادند مثل فاضل تونی و غیره که در دانشگاه درس میدادند عمامه شان را برداشته بودند ولی خوب باریش و سرداری و قبا و لباده میآمدند بهر حال یک نوع لباس بینابینی داشتند فقط عمامه و نعلین و اینها را ترک کرده بودند تنهاسا استادی که حاضر نشد اینکار را بکند و برای اینکه مخالفت و دعوا و گرفتاریهای عجیب و غریب پیش نیاید بعنوان تمارض نرفتند به دانشگاه و اینرا نه دولت اصرار داشت بیایید ، چرانمیآئید ، و نه اینکه خودایشان اصرار داشتند که من نمیآیم و حقوق مرا بدهید بهر حال بصورت مجادله تمام نشد فقط ایشان نرفت سرکار .

سؤال : ایشان ازکی استاد دانشگاه تهران بودند ؟

آقای ناصر عمار : از اولی که دانشگاه تهران بوجود آمد برای اینکه برای کسانی که دیپلم دکتری و دیپلم فرنگی نداشتند ظاهرا " بایستی یک تزی مینوشتند یا یک تزی ارائه میدادند که سایر اساتید قبول کنند و مرحوم پدر تزی که قبلا " در نجف نوشته بودند یک تزی فقهی بود یا فلسفی بعنوان بداع

سؤال : چی ؟

آقای ناصر عمار : بداع باعین نه باهمزه اینرا که به عربی هم نوشته بودند که یک

کسی ترجمه کرد که بفارسی این وجود دارد ترجمه اش بفارسی برای وزارت فرهنگ و این
بعنوان تزشان رفت وایشان بعنوان استاد پذیرفته شد .

سؤال : در کدام دانشکده ؟

آقای ناصر عصار : در دانشسرای عالی تدریس میکرد .

سؤال : تا آخر

آقای ناصر عصار : تا آخر یکدوره ای هم در دانشکده حقوق فقه درس میدادند یعنی
حقوق اسلامی ولی بهر حال ایشان استاد فلسفه بودند در دانشگاه تهران و دانشسرای عالی

سؤال : و رفتن ایشان بدانگاه مصادف شد با دوره وزارت فرهنگ اسمعیل مرآت؟
خوب میفرمودید این از کاریر مرحوم پدرتان که بعد آنوقت .

آقای ناصر عصار : اینرا که عرض کردم راجع به مرحوم پدرم بیاید بگویم که با
وجودیکه پدر من بعد از تحصیل آمده بود ایران معلم بود و در همان مدرسه مروی و بعد
هم در مدارس دیگر و دارالفنون قبل از اینکه دانشگاه بوجود بیاید تدریس میکرد
بعد ازدواج میکنند با دختر مرحوم آقا شیخ علی بابای عالم که ایشانهم یعنی
پدر بزرگ مادری من هم مجتهد بودند و جزء اولین اساتید اولین دوره دانشکده
حقوق در دانشگاه بودند متأسفانه ایشان خیلی زود مرحوم شدند وقتی من خیلی بچه
بودم قیافه اش یادم میآید .

سؤال : سال عروسی پدرتان را میدانید چه تاریخی بود

آقای ناصر عصار : متأسفانه نمیدانم - میدانم که نسبت به رسوم ایران در سن
۳۵ - ۴۰ سالگی باید بوده باشد یعنی خیلی دیر ازدواج کردند .

سؤال : آقا شیخ علی بابای عالم پدر مادرتان بود ؟

آقای ناصر عصار : اینرا هم بگویم که مرحوم آقا شیخ علی بابا و مرحوم سید محمد
کاظم عصار دومرد دینی بودند جزء پنج نفری که قانون مدنی ایران را تهیه میکردند .

سؤال : جزء ۵ نفر تدوین کنندگان قانون مدنی .

آقای ناصر عصار : پنج نفر بودند سه تا شان شخصی بودند و دونفر هم دینی بودند .

سؤال : تاریخشان را نمیدانید ؟

آقای ناصر عصار : تاریخش را نمیدانم اینرا میشود پیدا کرد بهرحال دونفر بودند این مهم است و باید گفت که این حقوق مدنی را تطبیق دادند با قوانین و فقه اسلامی یعنی شیعی بخصوص - شیعیای که زیاد باصطلاح بکلی یکدفعه لایک نبوده . حقوق مدنی ما ، متدوینین آن ۵ نفر بود سه تا ایشان لایک بودند؛ دو تا ایشان دینی که این دو تا یکی پدر بزرگم بود یکی پدرم . این نقطه نظری که گفتم برای اینست که من با وجود اینکه در یک خانواده دینی بوجود آمده بودم که قاعدتا " ،گویند رسم هم بوده است و تا دوره هائی هم بوده و تا یک دوره هائی هم حتما " وجود داشته و فشار وجود داشته اینست که میگویند که در اسلام نمایش شخص و تصویر و تصویر بخصوص دینی و شخصیت های دینی قبیح است و مطرود است اینرا برای این خواستم بگویم که اولاً " از لحاظ دید شخصی پدرم مخالفتی با این مطالب نداشت ثانياً " اینست که توجیهی که داشت یک معنای فلسفی دارد که بعد باید توضیح بدهم .

سؤال : شما برادر و خواهر چه دارید .

آقای ناصر عصار : من یک برادر دارم از خودم بزرگتر است که ایشانم تحصیلات معمولی کردند دانشگاه حقوق دیدند بعد وارد وزارت خارجه شدند اتفاقاً "

سؤال : اسم کوچکشان چه هست .

آقای ناصر عصار : اسم کوچکشان نصیر عصار اتفاقاً " زندگی و باصطلاح شغل نصیر عصار در سرنوشت من مستقیم و غیرمستقیم موثر شد که حالا بنده عرض میکنم . بعد دو خواهر داشتم از من کوچکتر یکی بدری عصار که تحصیلات دانشسرای عالی را دید و معلم زبان بود بعد ازدواج کردند و شوهر شان هم وارد وزارت خارجه شدند آقای ناصر مجدکه آخرین سفیر مادرتوکیو بود در زمان شاه . خواهر کوچکتر من شمس عصار که او زودتر از من به فرنگستان آمد ابتدا او تحصیل میکرد ، فلسفه میخواست تحصیل بکنند بعد وارد تآتر شد کارهای تآتری کرد و آواز خوانی و بعد هم شوهر کرد بیست و یک انگلیسی و هنوز هم در انگلیس است . این مجموعه خانواده کوچک ما بود البته عموم - پسرم و دایه این حرفها زیاد است . اینرا که عرض میکنم مادریک چنین محیطی بوجود آمده بودیم یک محیطی که هم متدین بودند مادرم هم خیلی متدین بود پدرم هم بجای خودش ولی در عین حال بعلمت دید خاص پدرم فوق العاده هم از نظر تربیت درونی خانوادگی هم از نظر فکری فوق العاده آزاد بودیم و بگذریم از اینکه پدرم شخص

رحیم و با محبتی بود در مورد زندگی ما اصولاً هیچ دخالتی نداشت هیچ دخالتی نمیکرد خیلی گاهی تا آنجا که لازم بود میگفت و نصیحت‌هایی میکرد و می‌گفت که یک چنین چیزهایی است ولی اصولاً ما را آزاد می‌گذاشت هیچوقت بمانگفت چنین کنید یا چنان کنید . (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

آقای ناصر عمار : بله اینست آزادی بود ، در امور تحصیلاتی ما زیاد دخالت نمیکرد چرا هر موقع من یادم است تا زمانی که من در دبیرستان هم بودم حتی در مطالبی مربوط به فیزیک ، جبر ، هندسه و این حرفها به او مراجعه میکردم و مطلبی را نمیفهمیدم توضیح میداد بما ولی اینکه چه رشته ای را انتخاب کنید چه رشته ای را انتخاب نکنید در این موارد اصلاً مداخله نمیکرد بعداً هم که باز یک ذره سن ما بسن با اصطلاح بلوغ رسید من بخصوص و حتی خواهرانم یک مقداری وارد زندگی سیاسی آن زمان شدیم و باید بگوئیم آن زمانی بود قبل از زمان مصدق که حزب توده وجود داشت روزنامه‌ها وجود داشتند بهر حال ما آنها را میخواندیم حتی روزنامه‌هایی که توی مدرسه بود دست بدست میگشت و خیلی از دوستان ما بودند که قبل از ما وارد حزب توده شده بودند اینست که در این موارد هم اصلاً جلوگیری از ما نمیکرد حتی من یادم است که گاهی خواهرهایم و من در تظاهراتی که برای صلح و ضد بمب‌اتم میخواستیم شرکت کنیم و قبلاً رادیو میگفت که دولت مخالفت خواهد کرد خبر گوش میرسید که کشت و کشتار خواهد شد و این حرفها و مادرم خیلی مشوش میشد دست بدامان پدرم میشد که آقا به بچه‌ها بگو که نروند در این تظاهرات ، پدرم میگفت و ما هم میگفتیم نه ما میرویم و بعد پدرم خیلی راحت به مادر میگفت : خانم به بین من گفتم چه میتوانم بکنم فقط ما می‌خندیدیم و این شوخی شده بود برای ما ، مادرم خیلی مشوش بود زورش هم بمانمسی رسید بعد دست بدامان پدر میشد پدر فقط میگفت نروید خطرناک است بعد هم می‌گفتم چه خطری ، دیگران میروند ما هم باید برویم ، و اگر نرویم چه بکنیم از این حرفها ، حرفهای ما را گوش میکردند و همیشه بصورت خنده تمام میشد بعد هم میرفتیم همیشه در این تظاهرات شرکت میکردیم .

سؤال : شما چه مدرسه ای میرفتید آن زمان ؟

آقای ناصر عمار : دبیرستان دارالفنون ولی اینرا هم عرض کنم من خیلی معذرت می‌خواهم این تظاهرات را می‌گویم در دبیرستان دارالفنون من بعنوان معلم انگلیسی بودم من در دانشگاه در هنرکده بودم منتها در هنرکده سن ما به سنی رسیده بود که احتیاجات مختلف داشتیم و پول استاد دانشگاه پدرم کفاف نمیداد بنا بر این احتیاج به پول توجیبی داشتیم و کار نقاشی هم ، در هنرکده بما یک مقدار مختصری رنگ میدادند کارهایی

کارهایی را که می‌بایست می‌کردیم، کاغذیات تخته یا بوم برای آن کارهای دانشکده یعنی هنرکده‌ها می‌دادند یعنی برنامه‌ها را و وسیله‌اش را دانشکده‌ها می‌دادند مجانی ولی خارج از برنامه کاری می‌خواستیم بکنیم خودمان بایستی بخریم و ما کم داشتیم بنابراین این مخارج را نیز داشتیم من حیث المجموع چنین پیش‌آمد که یک دوره‌ای امتحانی بایستی می‌دادند و وزارت فرهنگ معلم انگلیسی احتیاج داشت و توی دانشسرای عالی من یسادم است یک آقایی بود انگلیسی بنام مستر بیلی (Mr. Bailey) از ما امتحان کرد شفاهی، یک امتحان کتبی دادیم یک امتحان شفاهی بعد از امتحان میگفتند کسه هرکدام از ما که در امتحان شرکت کرده بودیم تا چه کلاس میتواند درس بدهد و چسه کلاس را نمیتواند درس بدهد من این امتحان را دادم و بعنوان کنترانسی و به اصطلاح روزمزد و نه یک معلم رسمی استخدام شدم

سؤال: این مستر بیلی در هنرکده بود دیگر.

آقای ناصر عصار: نه نه این مستر بیلی در دانشسرای عالی انگلیسی درس میداد امتحانی که ما دادیم بعنوان معلم برای زبان بود، وزارت فرهنگ احتیاج به معلم زبان داشت و خیلی احتیاج به معلمین دیگر هم داشت ولی بهر حال آن تعداد دیکه از دانشسرای مقدماتی و دانشسرای عالی بیرون می‌آمدند برای معلمی کافی نبود بخصوص برای زبان این بود که اعلان کردند و یک امتحان کنکور یا مسابقه‌ای میدادند برای اینکه می‌خواستند کسی که میخواهد معلم بشود بایست کلاس اول انگلیسی درس بدهد یا دوم را یا سوم را یک امتحانی میدادند این معلم یا ممتحن مینوشت که در چه کلاس میتواند درس بدهد بعد یاد می‌آید این شخصی که نزد او شفاهی امتحان میدادم اسمش مستر بیلی بود که زبان فارسی هم بلد نبود باید انگلیسی صحبت میکردیم و انگلیسی صحبت میکرد و ما با یک انگلیسی دست و پا شکسته‌ای که ما خودمان یاد گرفته بودیم باید جواب می‌دادیم بهر حال در ضمنی که دانشجو بودم در هنرکده بر حسب اتفاق اولین جایی که مرا برای تدریس فرستادند همین مدرسه دارالفنون بود و یک مطلب بامزه این بود من خودم شاگردهایی که داشتم کلاس پنجم درس به آنها میدادم کسانی بودند که وقتی من خودم شاگرد کلاسهای آخر دبیرستان بودم اینها اول کارشان بود و من رامسی شناختند بعلمت اینکه در تیم فوتبال و بسکتبال مدرسه بودم. اینست که در آن زمانی که عرض میکنم مادر تظاهرات شرکت میکردیم در بحبوحه ابتدای کاری بود که مصدق مسائل ملی کردن نفت را پیش کشیده بود خوب در آن زمان من در دبیرستان درس می‌دادم معلم بودم هنرکده هم دانشجو بودم موقعی که اگر یادتان باشد قبل از آن زمانی بود که بعد از آزادی آذربایجان حزب توده رسماً بسته شد.

سؤال: یعنی وقتی که دولت مرکزی آذربایجان را آزاد کرد و حزب توده به اشکالاتی

افتاد.

آقای ناصر عصار : حزب توده ممنوع و غیرقانونی شد.

سؤال : بعد از تیر اندازی به شاه و سانحه دانشگاه بود

آقای ناصر عصار : بعد از تیر اندازی به شاه ، سانحه دانشگاه ، این حرفها اتفاقاً اینرا هم باید بگوئیم که ناصر فخرآرائی هم که کشته شد همان کسی که تیرزد مثل اینکه رزم آراء جابجا او را گشت .

سؤال : نه بهر حال رزم آراء نبود.

آقای ناصر عصار : نه یک عده دیگر

سؤال : سرتیپ صفاری بود

آقای ناصر عصار : معذرت میخواهم سرتیپ صفاری که جابجا او را کشت ولی این ناصر فخرآرائی که میگفتیم ما که بچه بودیم توی زمین هائی که نزدیک خانه ما بود میرفتیم فوتبال بازی میکردیم این جزء همبازیهای ما بود از ما بزرگتر بود و من او را دیگر ندیده بودم تا عکس او در روزنامه درآمد یادم میآید که ما اسمش را گذاشته بودیم ناصر فخر برای اینکه خیلی زیر و زبر بود بچه ها اسمش را گذاشته بودند ناصر فخر بهر حال .

سؤال : آن زمان شما میدانستید که روزنامه نگار است و یا چه میدانم

آقای ناصر عصار : آن زمانیکه ما با او بازی میکردیم اصلاً این حرفها وجود نداشت آن موقع که ما فوتبال بازی میکردیم قبل از شهریور ۲۵ بود ابتدای سالهای اول جنگ جهانی دوم بود که بعد هم متفقین وارد شدند . وقتی متفقین وارد شدند من هنوز یادم است که من سال اول دبیرستان دارالفنون بودم بنابراین دیگر از آن سال بیعد ما اصلاً دیگر توی کوچه ها بازی نمیکردیم جزء تیم مدرسه شده بودیم و می رفتیم توی ورزشگاهها .

برگردم سر حزب توده و علت اینکه چرا ما در این تظاهرات که اکثراً "تظاهرات برای صلح بود شرکت میکردیم ، عرض کردم که بعد از آنکه حزب توده غیرقانونی اعلام شد قبل از آن یکی دوتا دوست داشتم که از خود من بزرگتر بودند و عضو حزب توده بودند با اینها البته صحبت میکردیم و مطالب سیاسی میگفتیم و این حرفها من البته هنوز سمپاتی نداشتم ولی وقتی که تعطیل شد بعلا حساسات و بعنوان در حقیقت

یک اعتراض درونی با وجود اینکه در حقیقت و بصراحت بگویم که نه از مارکسیسم چیزی میدانستم و نه از اینکه واقعا " حزب توده چیست و باصطلاح اساسنامه آن چیزی نمی دانستم چیزی که میدانستم مسائل مربوط میشد به عدالت اجتماعی به آن صورتی که بین خودمان صحبت میکردیم ، فقر چنین است ، نمیدانم صحت وجود ندارد این ایران همیشه به آن دید اساطیری ما کما بیش از طرف انگلستان و شرکت نفت اداره میشوند ، مطالب آنها مربوطه بود و یک همچنین دید اساطیری داشتیم در آن شرایط احساساتی بعلت اینکه حزب توده غیرقانونی اعلام شد و مخفی شد ، من قبول کردم ، از طریق دوستان که اصرار داشتند منم بیایم به آنها ملحق بشوم منم قبول کردم و ارد بشوم منتهی سنم چون اجازه نمیداد ، جزء جوانان توده شدم و باصطلاح ژونس کمونیست .

سؤال : اسمش را فارسی بگوئید .

آقای ناصر عصار : سازمان جوانان حزب توده ایران ، یکسال هم من در آن سازمان بودم اینست که در آن زمان بود که خواهرهای من هم آمدند دنبال من بعلت اینکه ...

سؤال : آنها هم آمدند جزء سازمان جوانان .

آقای ناصر عصار : آنها هم آمدند جزء سازمان جوانان شده بودند بهرحال سمپاتی داشتند شاید عضو رسمی نشده بودند بهرحال من آنوقت یادم است که در تظاهرات صلح و تظاهرات اینجوری شرکت میکردیم - به این علت شروع کرده بودند . در حوزه های محلی ، ما شروع کرده بودیم و یک شخص مسن تری می آمد و باصطلاح تربیت مارکسیستی میداد یعنی مارکس توضیح میداد انگلس توضیح میداد من میدانم انقلاب لنینسم مارکسیسم - لنینسم توضیح میداد و ابتدا آشنائی که من پیدا کردم با مطالب مارکسیستی در آنجا بود در حقیقت یک نوع آندوکتوریناژی (Endoctrinage) بود که میکردند اینهم زیاد طول نکشید برای آنکه در همان زمانها بود که خوب گفتم بشما که مصدق و باصطلاح نهضت ملی شروع شد و حزب توده ابتدا مخالف بود و مصدق و نهضت ملی را میگفتند که این پشتیبانی است که امریکا و شرکتهای نفت امریکائی میکنند برای مقابله با شرکت نفت انگلیسی و باصطلاح یک رقابتی است بین دو کاپیتالیزم و خودشان هم میگفتند اگر یادتان باشد ابتدا که چون در جنوب ایران نفت را به انگلیس داده اند باید نفت شمال را هم بدهند به شوروی

سؤال : توده ایها اینرا میگفتند

آقای ناصر عصار : آنجا بود که من ابتدای مخالفتم توی حوزه شروع شد و بعد این

مخالفت بجائی رسید که دیگر من را بیرون کردند و بهرحال من دیگر حوزہ نرفتم و قطع شد و باصطلاح فعالیت سیاسی من در همانجا تمام شد البته خوب دید کلی خودم را داشتم مدت یکسال هم من توی سازمان جوانان بودم . حالا برگردیم به اینکه ما اگر حتی میخواستیم در این فعالیتها شرکت کنیم پدر مخالفتی نداشت برای اینکه میگویم یکنوع آزادی برای ما می گذاشت در زندگی ما بزرگ هم شده بودیم دیگر اصراری نداشت . من خوب یادم است که ۱۶ - ۱۷ سالم بود که البته ۲ - ۳ سال بود که من دیگر نماز و روزه را کنار گذاشته بودم و یک روزی پدر بمن گفت که وظیفه شرعی من اینست که بتو بگویم که چون تو نماز نمیخوانی و وظایف دینی خود را انجام نمیدی من دیگر وظیفه ندارم که نان تو و خرج زندگی تو را بدهم و باید آنرا قطع کنم خودت باید بروی چون دیگر تو بالغ هستی بایستی قطع کنی و بنابراین باید بروی ، منم گفتم منظور تان چه هست ؟ من باید بروم از اینجا ؟ گفت نه . بنابراین آنقدر که وظیفه شرعی اش بود عمل کرد و اصلاً حتی دیگر در مسائل دینی هم هیچگونه فشاری بمانمیاورد همین سبب شد که وقتی من خواستم بروم به هنرکده نقاشی کنسم اصولاً مخالفتی نه از نظر فکری نه تربیتی و نه از نظر شخصی و حتی از نظر دینی نداشت . یک چیز عجیب و غریبی هم نبود که پسر یک مجتهدی وارد هنرکده بشود اینرا که عرض میکنم و بخصوص تکیه میکنم رویش اینست که جز در موارد تعصبات و خشکی فکری یک مشت آخوند که مخالفت کرده بودند نقاشی اصولاً چیزی نبود که میبایستی از آن جلوگیری میشد ولی حتماً وضع اجتماعی طوری بوده که علناً نمیکردند .

سؤال : وقتی میگویم گامهای سریع بر میدارید برای اینست ، که اصلاً نگفتید چه جوری از مدرسه متوسطه کشیده شدید و رفتید به هنرکده و چطور مثلاً نرفتید طسب بخوانید ؟

آقای ناصر عصار : اینرا میتوانم برایتان بگویم که اینهم کما بیش یک مقصداری تصادفی بود علتش اینست که

سؤال : مدرسه متوسطه شما چه بود وقتی دیپلم گرفتید ؟

آقای ناصر عصار : دارالفنون - بعد از دیپلم سنی بود که من و دوستان من وارد باصطلاح اهل بخیه شده بودیم به این معنی که کما بیش مطالب روشنفکری و خواندن . مثلاً " یادم است من چند تا از دوستانم تمام کتابهای هدایت را رفته بودیم پیدا کرده بودیم اینطرف و آنطرف یکی از دوستان من رضا ثقفی رفته بود مثلاً توی فروشگاهها جلوی مسجد شاه و از این دستفروشها و اینها خریده بود تمام کتابهای هدایت را

داشتیم و من یادم است که وقتی هدایت خودکشی کرد در پاریس توی هنرکده ما خواستیم یک مجلس یادبودی بر پا کنیم و من از رضا ثقفی یادم است که همه کتابهای صادق هدایت را توی یک کیف تمام کتابها را جلد کرده بود آورده بود که باعث تعجب همه شد از جمله آقای دکترخانلری که ایشانهم آمده بود و سخنرانی قرار بود بکنند و افتتاح کنند مجلس را که این کتابها را چطور شد که شما آنها را پیدا کردید برای اینکه کتابهایی بود که خوب میدانید هدایت خورد خورد تک تک یک چند شماره ای چاپ کرده بود و یا بدوستان داده بود و بقیه اش هم فروش اصلاً نمیرفت این زمان بود که من باصطلاح وارد مطالب روشنفکری شدم و راستش را هم بخواهید بعد از دیپلم من گیج بودم و نمیدانستم واقعا " چه خواهم کرد چکار میخوام بکنم . تصادفاً مثل هرسال تابستان ما رفته بودیم دماوند ، جزء این گردشها و راه پیمائی ها .

سؤال : این تابستان سال آخر است و شما الان دیپلم گرفته اید .

آقای ناصر عصار : دیپلم گرفتم سالی است که باید بروم دانشگاه ولی نمیدانستم کجا بروم چکار کنم گیج بودم در حقیقت در همان تابستان مثل هر سال رفتیم دماوند و من یادم است یکروز همینطور که راه میرفتم در باغچه ها و کوچه باغها یک جایی یک آقایی نشسته بود سه پایه گذاشته بود و از یک منظره ای نقاشی میکرد بعد معلوم شد که این آقا آقای حیدریان است استاد هنرکده است ولی من نمی شناختم و چون خودم هم در دوره دبیرستان اگر یادتان باشد شما شاید ندیدید در ایران و درس نخوانده بودید در دبیرستان ، تا سال آخر همیشه یکساعت در هفته نقاشی بود یعنی جزء دیپلم پنج (۵) هم جزء امتحانات یک نقاشی هم وجود داشت یعنی در حقیقت طراحی بود . در آن زمان خوب من علاقه ای داشتم و همیشه هم نمره هایم خوب بود نمره های نقاشی من ولی خوب باید استعدادی می داشتم ولی واقعا " کشش خاصی در این مورد نداشتم . آن روزی که توی دماوند من آقای حیدریان را دیدم که داشت نقاشی میکرد خیلی مورد توجه و کنجکاو می شد .

سؤال : هزار و سیصد و چند است الان . این سالی که شما دیپلم گرفتید ؟

آقای ناصر عصار : اجازه بدهید من ۵۳ آدم پاریس سال سوم هنرکده بودم این سالی که من میگویم تابستان سال ۱۹۴۹ میلادی بود .

سؤال : یعنی میشود ۱۳۲۸

آقای ناصر عمار : نه سال ۱۳۲۷ باید باشد یکسالی را دارم اشتباه میکنم برای اینکه سال ۵۳ که من آمدم اینجا آخر سال یعنی نوامبر ۵۳ بود آخر ۱۹۵۳ بود.

سؤال : پس شما دیپلم خودتان را در ۱۳۲۷ گرفتید.

آقای ناصر عمار : بله ۱۳۲۷ آن تابستان بود

سؤال : یعنی میخواهم بدانم که آن سالی که آغاز الهام نقاشی بود.

آقای ناصر عمار : موضوع کشیده شدن است و آن چیزی که باعث کشیده شدن من شد همین وجود آقای حیدریان شد که داشت از یک منظره‌ای نقاشی میکرد سه پایه کوچکی گذاشته بود و من با اصطلاح حس کنجکاویم تحریک شده بود پشت سرش ایستادم بفاصله یک متری و واقعا "مجذوب شده بودم که با قلم مو و رنگ و این حرفها درخت درمیآمد و کوه در میآمد اینها بعد ایشان مثلا" یک ربع نیمساعتی که آنجا بودم کارش تمام شده ولی منظره تمام نشده بود یک اسکیس کوچکی میکشید بساطش را جمع کرد و من هم یادم است که گفتم من مزاحمتان نیستم گفتم نه و بعد خدا حافظی کرد و رفت. روز بعد آمدم همانجا ایشان همانجا نشسته بودند سلام کردم و باز گفتم اجازه میدهید من نگاه کنم گفت بله. یادم است که روز دوم یا سوم تصادفا "دیدم پدر رد میشد چون ایشان کنار جاده ای نشسته بودند که بین باغ ما بود و دهکده پدر میرفت روزها آنجا پیش دوستانش و قلبیان میکشیدند و صحبت میکردند پدر اتفاقا "آشنا در آمدند و آقای حیدریان را می شناختند و سلام و علیک کردند و گفتند تو اینجا چکار میکنی و آقای حیدریان پرسیدند که ایشان پسر شما هستند؟ بله بعد پدر گفتند که این استعداد اینکارها را هم دارد و آقای حیدریان هم گفتند که خوب اگر استعداد دارد حالا چکار میخواهد بکند، چه تحصیلاتی میکند، گفت الان دبیرستان تمام شده باید برود دانشگاه آقای حیدریان گفت اگر دلش میخواهد بیاید هنرکده بیاید پیش من، من را به بیند بعد از تابستان منم همین کار را کردم بعد از تابستان رفتم هنرکده و پرسیدم و هنوز مسابقه ورودی شروع نشده بود ایشانم بمن گفت ایمن مجسمه ها هست یک طراحی بکن به بینم یک تکه کاغذ بمن داد و یک تکه زغال و یک طرحی کشیدم البته آنطوری که خودم میدانستم البته این اولین باری بود که من از روی یک مجسمه کار میکردم برای اینکه آنچه که در مدرسه ها بما یاد میدادند یا آب پاش میگذاشتند یا آفتابه یا یک گلدان روی میز و باید از روی آن بکشیم و یا اینکه از این طرحهایی بود چاپ با اصطلاح باسمه کبسه از روی آن بایستد می کشیدیم این بود که برای اولین بار از روی یک چیز کما بیش زنده مثل یک

مجسمه که بعد معلوم شد اسمش را ما میگفتیم آنتیک . من از این چیزها نکشیده بودم خصوصا " با زغال ولی بهرحال آنچه که توانستم کردم و ایشانهم یک نگاه سی کردند وگفتند که خوبنه تو بی استعداد نیستی اگر میخواهی بیا مسابقه رابنده اسم بنویس منم رفتم اسم نوشتم برای شرکت در مسابقه ، یکده روز بعدش روز مسابقه بود و در مسابقه شرکت کردم و قبول شدم و وارد هنرکده شدم و از آنجا بود که اصلا " کشیده شدم باینکار .

سؤال : این خیلی جالب است که پدرتان واقعا " مرد متجددی بود و روشن بین و عجیب روشن بین که اصلا " فکر میکرد پسرش ممکنست برود نقاش بشود و مخالفتی نداشت ، خیلی جالب است .

آقای ناصر عصار : بسیار اینرا که میخواهم بگویم اینست که باوجود اینکه ایشان هم مجتهد بود هم علم صحیح فقه اسلامی داشتند هم فلسفه غرب وهم فلسفه اسلامی بنا براین از نظر دینی بخصوص هیچگونه مخالفتی نمیدیدند من یادم است بعدا " یک مقاله ای در این خصوص نوشتند که الان متاسفانه این مقاله را ندارم وتوی دوره فرهنگ اسلامی که اوقاف چاپ میکرد این مقاله هست در یکی از آن مجلات راجع به تصویر و نقاشی در اسلام از نظر اینکه اصولا " اینکار قدغن است یانه . اصولا " شخص من تا آنجائیکه نمایش تصویر بابت پرستی یعنی تصویر بعنوان تصویر گرفته میشد بعنوان یکنوع استغاره و اشاره گرفته میشود قاعدتا " هیچگونه مخالفتی نداشتی باشد مخالفتی که در اسلام باید وجود داشته باشد با نمایش مجسمه بعنوان پرستی است یعنی واقعا " اگر یک شکلی را یا یک مجسمه ای را بعنوان بت بخواهد این خلاف است .

سؤال : انسان دیگری

آقای ناصر عصار : نه این مسئله را بخصوص باید بعدا " برایتان بگویم برای اینکه مربوط میشود به هنر آلیسم که در فرنگستان پیش آمد و بوجود آمد و در خیلی ممالک شرقی بوجود نیامد ، من اینرا بعدا اشاره خواهم کرد . تا آنجائیکه در مجسمه و در تصویر حلول وجود ندارد یعنی روح مقدس و روح خدائی بزبان فرنگیش اگر بخواهیم بگوئیم یعنی وقتی ساکره در آن وجود ندارد تصویر ایرادی ندارد (Le Sacré n,est pas incarné)

سؤال : اینرا یک دفعه دیگر بفرمائید یکبار دیگر چه فرمودید فارسی اش را بگوئید .

آقای ناصر عصار : فارسی اش اینست که تا آنجائیکه در تصویر مسئله حلول وجود ندارد یعنی نه مقدسات و نه آنچه که خدائی است بصورت حائل وجود در تصویر دیده نمیشود ، بنابراین شبهه بت پرستی از بین میرود و نبایستی تصویر ایرادی و اشکالی داشته باشد ، اشکال آنجائی پیدا میشود که فرض کنیم که در تصویر یا در یک مجسمه روح مقدس یا روح خدائی حلول کرده و بنابراین از آنجا مسئله بت پرستی بوجود خواهد آمد این توجیهی است که من میکنم البته برای خودم ولی باید بگویم که من نه مجتهدم و نه با فقه اسلامی واقعا " آشنائی دارم ، بنابراین میگویم با اینکه ایشان در ابتدای کار حضور داشت مخالفتی از اینکه من بروم نقاشی کنم نکرد هیچوقت هم نکرد همیشه هم در این موارد صحبت میکردیم این بود که من وارد هنر کرده شدم و بعد کارهای تحصیلاتم را میکردم تا سالهای آخر ، حالا اینجا هست که باید بگویم که شغل برادرم چه تاثیری داشت در سرنوشت بنده ، سال آخر بود که تابستان شروع شده بود تعطیلات دانشگاه و مدارس .

سؤال : دیپلم هنر کرده گرفته بودید ؟

آقای ناصر عصار : من باید پروژه دیپلم می کشیدم در سال آینده تحصیلی باید می کشیدم که نکشیدم .

سؤال : یعنی سال چهارم بود دوره نقاشی

آقای ناصر عصار : بله من چهار سال بود که آنجا بودم دیگر ، نه سه سال بود که معمولاً ما در چهار سال تمام میکردیم برای اینکه سه سال تمام میکردیم برنامه را ، بعد تا اینکه مثلاً تازها را هم میکشیدیم ششماه هم وقت میدادند برای پروژه و تا پروژه برود و تصویب بشود و دیپلم بگیریم سال تحصیلی بعدی میشد در حقیقت واقعا " چهار سال طول می کشید از نظر با اصطلاح رسمی تحصیلی ولی دوره مدرسه سه سال بسود یعنی دوره ای که ما میبایستی تمام میکردیم سه سال بود . بهر حال من تابستانی بود که تابستان اول تمام شده بود و بایستی بعد وارد میشدیم ، از نظر تاریخ من هم دوره با بهجت صدر بودم ، سهراب سپهری یکسال و جمشید شیبانی یکسال و بنیرانی یکسال از ما جلوتر بودند یعنی من که وارد شدم آنها سال دوم بودند .

سؤال : جمشید نیست ها ؟

آقای ناصر عصار : منوچهر شیبانی و سهراب سپهری ، منوچهر شیبانی و بنیرانی علت اینکه این اسامی را میگویم این بود که سال دوم و سوم هنر کرده ما یک گروهی

شده بودیم که غیرازکارهای برنامه های هنرکده برای خودمان کارهایی هم میکردیم در خارج و این کارها بخصوص برای این بود که یکی دونفر از نقاشان قبل از نسل ما وارد اینکار شده بودند ما این مجلات و کتابهایی که آمده بود توی دانشکده و توی کتابخانه دانشکده میدیدیم و از کارهای جدید ، کارهای خیلی جدید از سوررالیستها بعد از سوررالیستها و کو بیزم و این حرفها ، و اینکارها ما را تحریک کرده بود که به اینکارها دست بزنیم و به بینیم اینکارها چه هست اینست که ما یک گروهی بودیم که کارهای دیگری هم داشتیم ، مثلا " سهراب و منوچهر ، اینها شاعر هم بودند ، من خودم دست به ترجمه زده بودم ، دوستانی داشتیم که غیرازکارهای دانشکده و به اصطلاح دیپلم دانشکده بکارهای خارج از برنامه هم میرسیدند ولی آنها یکسال از ما جلوتر بودند سهراب سپهری یکسال از ما جلوتر بود .

سؤال : همدوره شما بهجت صدر بود.

آقای ناصر عصار : من مسابقه ورودی را با بهجت صدر دادم از دوستانی که آن زمان داشتم بهجت صدر بود ، پریچهر نامور بود آذر خسروی بود اینها جزء گروه ما بودند با هم میرفتیم خارج از تهران میرفتیم شمیران اینطرف آنطرف اسکج میکشیدیم نقاشی میکردیم ، مهری رخشا بود که در ایتالیا زندگی میکند ، اکسپوزیسیون زیاد داده است یک گروهی بودیم بهر حال بایند بگویم که از خط برنامه مدرسه خارج میشدیم . برگردم سر سرگذشت خود ، در آن تابستانی که دانشکده تعطیل شده بود برادر من که بشما گفتم عضو وزارت خارجه شده بود ماموریت اولش را در آلمان بود و در آن زمان دبیر اول کنسولگری بود در هامبورگ بمن نوشت و من را دعوت کرد که تابستان یکماه بروم پیش او ، اینرا باید بگویم که او در زمانی بود که نفت ملی شده بود و مصدق نخست وزیر بود ولی از نظر مالی و اقتصادی ایران در مضیق بود میدانید که یک نوع بلوکوسی (محاصره دریائی) درست کرده بودند حتی آن کشتی چکسلواکی یا مجاری که قرار بود بیاید از ایران نفت بخرد سر راه گفتند که اشکالات فنی پیدا کرده بهر حال یک سختگیری عظیمی میشد در زمان مصدق از نظر ارز و املا" گرفتن پاسپورت و آمدن بیرون از ایران تقریبا " محال بود . برادر من چون عضو وزارت خارجه بود و مرا رسما " دعوت کرده بود مرحوم عموی من عماد عصار هم آشنا داشت در شهربانی کمک کرد و من پاسپورتم گرفتم و توانستم بیایم بیرون بروم ها مبورک پیش برادرم البته بلافاصله اولین چیزی که بذهن من میآمد اینست که بیایم پاریس برای اینکه آنقدر تعریف شنیده بودیم و عرض کردم بشما که ما کسانی بودیم که وارد با اصطلاح هنر مدرن شده بودیم و میخواستم بیایم پاریس را به بینم تمام افسانه های مربوط به پاریس بگویشان خورده بود بنا بر این توی ذهن من در موقع آمدن

ها مبورگ علاوه بر رفتن و دیدن برادرم در حقیقت وسیله‌ای بود برای اینکه بیایم خودم را برسانم به پاریس منتها یک ماهی طول کشید تا پاسپورتم را گرفتم و وسیله پیدا کردم و راه افتادم آمدم پاریس

سؤال : این چه سالی بود؟

آقای ناصر عصار : این تابستان ۱۳۵۳ است و بعد آمدم ها مبورگ . من ها مبورگ بودم که مرداد یا اوت ۵۳ بود که مصدق سقوط کرد من آنوقت ها مبورگ بودم ، بهر حال من آمدم ها مبورگ بعد

سؤال : کنسول مفتاح نبود ؟

آقای ناصر عصار : نه خیر آقای آشتیانی بود و در ها مبورگ من شروع کردم به اینکه با صلاح آماده کردن برادر را که خوب حالا که من آمده ام اینجا حالا میخواهم بروم پاریس ، بعد او هم گفت بد فکری نیست ولی خوب اگر بخواهی همین جوری بروی یک ویزا ۱۵ روزه ، یکماهه‌ای که داری کافی نیست بهتر است که ویزای مفصلتری بگیری بروی دوسه ماه بمانی و من کارم دو سه ماه دیگر تمام میشود می‌آیم با هم برمیگردیم تهران ، یک نسخه با صلاح طبیب یا تصدیق طبیب هم با امضای فرانسه فرستادیم تهران برای وزارت فرهنگ که حقوق من آنجا قطع نشود یک مختصر حقوقی داشتم که باید بگویم که در آن زمان ۱۵۰ تومان بود .

سؤال : حقوق چه بود ؟

آقای ناصر عصار : حقوق معلمی که من میکردم در دبیرستان و درس انگلیسی میدادم این حقوق هم البته بمن ۱۴۸ تومان میدادند چون ۲ تومانش را برای بازنشستگی بر میداشتند بهر حال برای اینکه این حقوق قطع نشود یک چنین تصدیقی را هم فرستادیم تهران که من بتوانم دوسه ماه بمانم بعد تقاضای ویزا کردم از اینجا و بکم همکاران برادر را یک دوماه طول کشید تا اینکه ویزا آمد و من آمدم پاریس نوامبر ۵۳ آمدم پاریس و مثلاً " بایستی که ژانویه بنظرم برادرم می‌آمد که ما موریتش تمام شده بود و ما با هم برمیگشتیم ایران البته وقتی که برگشت .

سؤال : حالا اینجا را نگه دارید من یکی دوتا سؤال از ایران برای شما دارم یکی یک اشاره‌ای شما کردید گفتید که نسل قبل نقاش ها ، این نسل قبل نقاشها و مجلاتی که می‌آمد به کتابخانه هنرکده این ها چه بود .

آقای ناصر عصار : اولین کسی که اتفاقاً آمد و آن زمانی که ما بودیم کارهایش را

دیدیم ضیاء پور بود . ضیاء پور از یک پروموسیون، دو دوره، سه دوره قبل از هنرکده دیپلم گرفته بود و آن زمان یعنی زمان محمدرضا شاه بود درحقیقت دانشگاه و وزارت فرهنگ و دانشگاه بخصوص شاگرد اولهای دانشکده ها را میفرستادند برای دیدن یک دوره متمم به فرنگستان یا بورس دانشگاه ، ضیاء پور ظاهرآ از هنرکده از شعبه نقاشی، وهوشنگ سیحون از معماری آمده بودند. فرنگستان یکی دو سال مانده بودند و ضیاء پور، البته من بعد فهمیدم چون من نمی شناختم این اسامی را . ضیاء پور، با کوبیزم و پُست کوبیزم آشنا شده بود و خصوصا " رفته بود کلاس آندره لوت (Andre Lhote) و با اصطلاح تئوریهای آندره لوت را بعنوان یک ترجمه عجیب و غریب که ما خواندیم ولی خوب خیلی موثر بود برایمان تحت عنوان تئوری کامل هنر که من بعد دیدم که این ترجمه ای بود از با اصطلاح تئوریهای آندره لوت .

سؤال : خودش شاگرد آندره لوت بود ؟

آقای ناصر عمار : گفتند بمن ، من نبودم اینجا ، بعد گفتند بمن اینرا من از یکتائی شنیدم که اینجا رفته بود توی آتلیه آندره لوت بهر حال ضیاء پور برگشته بود به ایران و آمده بود یک چیزی نیمه کوبیسم تاثیر از کوبیزم یا تصاویر حمام زنانه و گنبد های مساجد و این حرفها یعنی در حقیقت میخواست یک مقداری از تصاویر واقعی اجتماعی ایران را بصورت دید پُست کوبیستی ارائه بدهد ، تئوریهای هم داشت و این حرفها ولی بهر حال از اینها یک اکسپوزیون هم داشت و اینست که برای ما خیلی قابل توجه بود و محرک ما شده بود . شخص دیگری که اینکار را کرده بود هوشنگ پزشکیور از آبادان آمده بود حالا اسمش را یادم رفته .

سؤال : بله بله میدانم چه شخصی را میگوئید حالا شما بفرمائید تا بعد، بله در شرکت نفت هم کار میکرد یکی دیگر راهم بفرمائید .

آقای ناصر عمار : این بود که اینها یکجائی درست کرده بودند یکی دونفر جوادی پور و یک نقاش دیگری ، اینها یک جائی درست کرده بودند به اسم آپادانا با کمک دکتر مقدم و غیره .

سؤال : این درست است کاملا" با حسین کاظمی .

آقای ناصر عمار : اینها یک جائی درست کرده بودند با جوادی پور و اینها و من یادم است که اکسپوزیونهای که ما دیدیم از اینها آنجا دیدیم .

سؤال : دکتر محمد مقدم

آقای ناصر عصار : دکتر خانلری و دکتر مقدم اینها از مشوقان ایشان بودند دیگر با اصطلاح .

سؤال : این آپادانا در همان خیابان شاهرضا بود

آقای ناصر عصار : گوشه خیابان شاهرضا و خیابان بهار یک عمارتی بود من یادم است خیلی هم طول نکشید یک شش هفت ماهی بود یکی دوتا اکسپوزیسیون دادند و بعد پولشان تمام شد وسیله هم نداشتند بعد ضیاء پور جای دیگری اکسپوزیسیون داده بود مثل اینکه در خانه وکس یا در خانه فرهنگ انگلیس (English House) الان یادم است که این زمانها وقتی بود که برای اولین بار از این صحبت ها میشد و اولین اکسپوزیسیون در خانه وکس داده شد و در آن کارهای تمام نقاشها از جمله کارهای کمال الملک و شاگردان او در آن بود . یادم است خانه وکس توی یک باغی بود توی خیابان شاه آن طرفها بود بهر حال این اولین اکسپوزیسیون بود که من یادم است و در مجله سخن راجع به آن نوشته بودند . در این اکسپوزیسیون کنار تقریبا " تمام نقاشان و نقاشی هائی بود که در جایی دیده نمیشد چون مال اشخاص خصوصی بود و مال موزه هم که نبود بهر حال این نسل قبلی که گفتم در حقیقت هنر مدرن بعد از امپرسیونیست را با اصطلاح به ایران وارد کردند ضیاء پور و امثال او بودند . من و سپهری و غیره وسیله ای و کتابی نبود که به آن مراجعه کنیم بخصوص من که زبان فرانسه بلد نبودم ولی زبان انگلیسی میدانستم البته کتاب بعد خواستیم و آمد ولی اینکه بفهمیم که اصلا " تئوری اینها چیست و بچه مناسبت آدمها را کج و کوله درست میکنند بچه مناسبت پیکاسو مثلا " یک آدمی درست میکند که سه تا چشم دارد و گردنش مثلا " کج است این مطالب را اصلا " نمی فهمیدیم ولی میخواستیم بفهمیم .

سؤال : توی هنرکده هم کسی درس راجع به این مسئله نمیداد ؟ و نمیشد از کسی هم پرسید یا بعد از درس پرسید

آقای ناصر عصار : اصلا " دست بلند کردنی هم نبود و اصلا " نمیدانستند میگویم تنها کسی که ما را خیلی اتفاقا " در این زمینه پیش آورد برای اینکه آقای حیدریان آقای حمیدی اینها ، البته حمیدی خودش بعدا " وارد اینکارها شد با او ما خیلی صحبت میکردیم و اتفاقا " حمیدی هم از این نظر بما خیلی کمک کرد ولی متاسفانه خود او هم کج و کوله فهمیده بود و میرفت ، از دیکسیونر و یک کتابهائی که آورده بود یک چیزهائی میفهمید ، که البته برای ما تازگی داشت ولی بعد فهمیدم که اینها را عوضی فهمیده ولی از نظر کار مدرسه کسی که خیلی بکار ما کمک میکرد آن خانم امین فر بود .

سؤال : همان خانم امین فر که گفتید خانم آشور در واقع دوتا اسم داشت .

آقای ناصر عصار : در حقیقت دوتا اسم داشت برای اینکه دو دفعه شوهر کرده بود .

سؤال : خانم امین فر اصلش فرانسوی بود .

آقای ناصر عصار : بله در اصل فرانسوی بود نقاش هم نبود ، بنظرم چون طلاق گرفته بود از شوهرش و دلش میخواست بماند و کسی راهم نداشت و درایران مانده بود ، گذار رئیس دانشکده برایش بعنوان کنتراتی روزمزد یک شغلی ایجاد کرده بود و او در هفته یکروز صبح میآمد بمادرس میداد . البته نقاشی درس دادنی نبود ماکار میکردیم او میآمد و تصحیح میکرد آنها را متاسفانه بعد از چندین سال هم که درایران بود فارسی بلد نبود ولی همیشه جزء شاگردها یک کسی پیدا میشد که مترجم میشد ، این خانم ، البته بگویم این مطالب را بعد فهمیدم ، ولی میدیدیم میرفت میخواند یک چیزهایی بخصوص راجع به تئوریهای امپر سیونیسم و بخصوص اکسپرسیونیسم و این حرفها و این مطالب را بما میگفت ضمن تصحیح کارها یمان و این مطالب هم اتفاقا " بما خیلی کمک میکرد برای اینکه تصحیحاتی که آقای حیدریان میکرد تصحیحات عملی بود یعنی مثلا" ما جزء برنامه مان پورتره بود میآمد پورتره را نگاه میگردد میگفت تو سایه های صورت را یا مودلاژ را درست نکردی اینجا را باید اینجوری کنی ، آنجا را باید آنجور کنی دماغش کج است یا پیشانی را بلندگرفتی ، عملا" طرح و نقاشی را تصحیح میکرد ولی مطالب کلی و باصطلاح اساسا اینکه رنگ را چگونه باید بکاربرد تئوریهای خاصی نداشت ، آن خانم اتفاقا " این مطالب را بما میگفت و ترجمه میشد یک آقای گلزاری بود که هم دوره ما بود که معلم فرانسه بود و او مترجمش بود این خانم امین فر از این نظر خیلی بما کمک کرد ولی میگویم ایشان تماما حد امپرسیونیستها بیشتر جلونیامد از سزان (Cézanne) بما میگفت این حرفها ولی خوب سزان بعنوان یک امپرسیونیست بود ولی کسانی که بعدا " میگویم چسبون خودمان دیده بودیم دیگر سری این کتابهای اسکیرا (Skira) آمده بودتوی هنرکده بارنگ چاپ شده بود و ما مثلا" کارهای دالی (Dali) را میدیدیم نمیدانم شیریکو (Chirico) را می دیدیم و اینها برای ما یک دنیای تازه ای بود متاسفانه هیچگونه وسیله ای به اینکه چه میخواهند بگویند و چه میگویند نبود آنچه که خودمان برداشت میکردیم با فراست و باصطلاح انتوئیسیون (Intuition) یک چیززی بود که موثر میشد و الا اینکه چه فرقی هست بین دالی و شیریکو اینرا حس میکردیم و میدیدیم و دو دنیای مخالف و دودنیای مختلف و اینکه برنامه اصلا" شیریکو چه بوده ، برداشت شیریکو چه بوده ، برداشت دالی چه بوده و یا سایر سوررآلیستها چه بوده اصلا" نمیدانستیم اسامی آنها را می شنیدیم گفتم ضیاء پور آمده بود خود این آقای حمیدی هم مثل ماها وارد اینکار

شده بود .

سؤال : آن نقاشی که به او اشاره کردید هوشنگ پزشکیور بوده که فوت هم شد

آقای ناصر عصار : بله هوشنگ پزشکیور بود اینرا که میگویم برای اینستکه او هم یک اکسپوزیسیونی داده بود از کارهای کوبیستی ونیمه کوبیستی درآبادان توی ایس — مایه ها . این چیزهایی بود که مارا آشنا کرد با این اشکال جدید ولی میگویم خودما شاید یک مقداری کرم داشتیم دنبالش رفتیم من یادم است با سپهری ، سپهری چون فرانسه خوانده بود من انگلیسی خوانده بودم ، سپهری که فرانسه خوانده بود او هم میرفت و این کتابهای مال اسکیرا که آمده بود به کتابخانه ترجمه میکرد و اینها را توضیح میدادیم بهم دیگرو ما برای خودمان سعی میکردیم یک چیزی بفهمیم منتها تکستها (Texts) و متونی که در این کتابها بودند تکستهای کلی بودند وارد جزئیات نمیشدند خودم یاد ماست که از طریق کتابخانه دانش توی خیابان سعدی یک کتابی را خواستم برایم وارد کرد .

سؤال : کتاب فروشی دانش

آقای ناصر عصار : روبروی شرکت بیمه که هنوز هم شاید وجود داشته باشد از او خواستم او وارد کرد برای من یک کتابی بنام مادرن پینتینینگ (Modern Painting) توسط یک آقای بنام ویلینسکی بود این یک کتاب بزرگی بود با پیرو دو کسیون (Production) و شرح تئوریهای مختلف را داشت بعد هم این کتاب بمن کمک کرد ، بعد از طریق همان کتابخانه دانش من ترجمه انگلیسی کتاب لاپسیکولوژی دولار (La psychologie de L,art) منال آنسدره مالسرو بود (André Malraux) که اینرا بعدا بعنوان (Les Boites de Silence) خودش چاپ بعدی کرد ولی آن چاپ اولش را هنوز هم دارم آن چاپ اولیش را در سوئیس کرده بود با عکسهای رنگی و غیره این ترجمه انگلیسی اش را باز من خواستم که یادم است یک تابستانی با دیکسیونر و غیره کلنجار رفتم ، این کتاب را هنوز من دارم بهر حال این مطالب سبب شد که برای ما اولاً " پاریس کعبه نقاشی بود ثانیاً " علاقه شدیدی پیدا کرده بودیم به اینکه به بینیم این هنر جدید چه هست البته اینرا باید بگویم که من خودم هنوز نیمدانم که محرک واقعی ما از اینکه برویم و آخرین فریاد و آخرین تحول جدید نقاشی را دنبالش برویم ، اینرا من میدانم چرا ، برای اینکه ما هنوز قدمهای اولیه را نه پیموده بودیم نه اینکه بپریم هفت کلاس یکی بکنیم ولی میخواستیم آخرین مطلب را بدانیم ، همین سبب شد که وقتی من وسیله پیدا کردم و آمدم دلم خواست پاریس بمانم و دنبال کنم ، دیگر اصلاً نمیخواستم بروم برای اینکه اینرا بایستی بگویم که از جسته و گریخته تظاهراتی میشد که از یک حدود

خیلی کوچک یک مشت روشنفکر جلوتر نمیرفت ، عکس العمل و وجود نقاش در اجتماع آن زمان اصلاً" معنی نداشت نقاشی آن زمان یک کاری بود تفریحاتی در ایران یعنی بعنوان یک شغل و یک کسی که کارش اصلاً" نقاشی باشد وجود نداشت .

سؤال : که نان بخورد از آن

آقای ناصر عصار : نان خوردن که اصلاً" مسئله را نگوئیم کمابیش که تقریباً بگذریم از کمال الملک که یک بورسیه دولت بود و رسمی بود و از این حرفها ولی تقریباً" تمام شاگردهای کمال الملک هم از طریق نقاشی نان نمیخوردند یا اینکه از خانواده های مرفهی بودند که مثلاً" من آقای آشتیانی یادم است من چون آشنائی داشتم از طریق خانوادگی میدیدم دیگر که ایشان درآمد شخصی داشتند و هیچ ارتباطی با کار نقاشی ایشان نداشت البته بعد درس هم میداد . آقای حیدریان شاید از آن کسانی بود که البته آنهم حقوق استادی برایش کافی نبود اینها همه کسانی بودند که نقاشی را بعنوان یک کار تقریباً" تفریحی میکردند هیچوقت بعنوان شغل حساب نمیشد بنابراین برای من این مسئلهای بود که میخواستم نقاشی کنم نقاش بشوم و دنباله نقاشی بروم اینست که برگشتن به ایران مسئلهای نبود برای من ، توی همدوره های ما در هنرکده اکثر کسانی که میآمدند هنرکده را میدیدند معلم نقاشی میشدند در دبیرستانها و این البته برای ما مثل من و سپهری و منوچهر شیبانی و بریرانی و این افراد قابل تصور نبود زیرا ما میخواستیم نقاش باشیم میخواستیم پیکاسو باشیم، نمیدانم دالی باشیم و از این حرفها .

سؤال : همان ایران میخواستید اینجوری بشوید .

آقای ناصر عصار : نه اصلاً" برای ذهن ما یعنی ایماژی که از خودمان در آینده میدیدیم یک چنین چیزی بود .
سؤال : در ایران این فکر را میکردید .

آقای ناصر عصار : بله در ایران این فکر را میکردیم در ایران که بودیم نقاش میخواستیم بشویم میخواستیم نقاش معروفی بشویم ولی وجود یک چنین چیزی اصلاً" قابل تصور برایمان نبود منتها این هم تازه به ذهن ما نمیرسید و اساساً" این موضوع هم برای ما مطرح نبود ما یک نگاهی داشتیم راجع به آینده از خودمان یک ایماژی که پروژته (projeter) می کردیم برای آینده یک چنین چیزی بود ولی اینکه آیا چنین چیزی میتواند وجود داشته باشد نبود دیگر ، اینست که آمدن

پاریس و ماندن من وسیله‌ای پیدا شد. ماندم پاریس حالا بگذریم که نداشتن پول و این حرفها همه اش مشکل بود ولی بهر حال ماندم و خوب یواش یواش آشنا شدم، بازبان آشنا شدم بامحیط آشنا شدم اینرا هم بگویم که حتی آن زمان یکی که درتهران بزرگ شده بود و ازتهران آن زمان سال ۱۹۵۳ فاصله فرهنگی، فاصله اجتماعی نوع زندگی بقدری زیاد بود که من اینجا واقعا "یک قدری گیج بودم بعدا" یکی دونسل بعد یعنی اگر برگردیم به این اواخر اگر یک جوانی حتی از شهرهای دیگر ایران و نه پایتخت، میآمد حتی میرفتند لوس آنجلس بنظر من آنقدر گم نمیشد که من شدم، یعنی اینها، آمدن تلویزیون و غیره بود. (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲۲

آقای ناصر عصار: گفتم تفاوتی که بین اجتماع تهرانی لااقل که من در آن بودم و پاریس از نظر فرهنگی و اجتماعی و نوع زندگی بسیار زیاد بود بطوریکه برای من که ازتهران آمده بودم اینجا زندگی خیلی عجیب و غریب بود و مدتی طول کشید تا من اینجا راه و چاه را پیداکنم زبانی یاد بگیرم و اصولا" با این و آن آشنا بشوم و به بینم کجا به کجاست از این نظر این اواخر من می دیدم که در ایران تحولات عظیمی پیش آمده بطوریکه واقعا" هیچ اتفاقی نبود در فرنگستان یا در امریکا از نظر فرهنگی که در ایران از آن انعکاسی وجود نداشته باشد.

سؤال: این اواخر را شما روشن بکنید.

آقای ناصر عصار: اواخری را که من میگویم من مثلا" آخرین بار که در ایران بودم سال ۱۹۷۷ بود بنابراین یکسال دوسال قبل از تحول و تغییر رژیم، ایران با همه جای دنیا مربوط بود.

سؤال: از نظر هنری

آقای ناصر عصار: از نظر هنری علاوه بر اینکه اتفاقات هنری زیادی پیش میآمد اکسپوزیسیون بود، نمایش بود، از نظر تئاتر و سینما همه چیز بود فستیوال شیراز بود که هر سال واقعا" آخرین برآورده های هنری را ارائه میداد و آنهایکه علاقمند بودند واقعا" و خصوصا" جوانها به آن دسترسی داشتند ولی در زمان ما این مطالب بکلی دور افتاده بود و از دسترس ما خارج بود به این ترتیب وقتی من در سال ۵۳ به پاریس آمدم.

سؤال: ببخشید شما قبل از اینکه به پاریس برسید مثل اینکه شما یک آتلیه ای

ایجاد کردید در تهران .

آقای ناصر عصار : اینرا عرض کردم که من و گروه دوستانی که مادرهنرکده داشتیم غیراز برنامه هنرکده بکار خارج می پرداختیم وعلاقه داشتیم برای آزادی و بخصوص برای اینکه کارهایی را که میخواستیم بکنیم جمع شدیم من و سپهری بخصوص هسته اصلی بودیم ولی خوب من که پول کمی درمیآوردم سپهری هم فقط پول تو جیبی خانوادگی داشت معهذا رفتیم یک اطاقی درخیابان شاه کرایه کردیم وآنجا شدآتلیه ما شروع کردیم بکارهای خارج ازمدرسه البته دوستان دیگرمان همه دخترها وپسرهامثل منوچهر شبانی دخترهایی مثل آذر خسروی و بهجت صدراینها میآمدند و اتفاقاً آخرماه هم که میشد بایستی ۷۰ تومان کرایه اطاق را بدهیم میآمدند همه کم میکردند برای اینکه نداشتیم ، به اندازه یادم است یکسال - شش ماه قبل ازآمدنم در آنجا مازیاد کار کردیم والیته باید بگویم که چون ما گذشته وپشت سرمان سنتی نبود که ماتوی آن سنت و یا توی آن راه عظیم و یا رودخانه عظیم دنبال کسار برویم زمینه کار برایمان آزاد بود همه کار میتوانستیم بکنیم همه کار برایمان آزاد بود درعین حال هرکاری هم میکردیم مفهوم وهدف خاصی نداشت یکروز کار می کردیم درزمینه سور رآلیست بود ، یکروز دیگر کار میکردیم دنباله کوبیسم بود یکروز دیگر کار میکردیم یکنوع اکسپرسیونیست خاص بود میخواستیم کارهای سی بکنیم که جنبه باصطلاح ملی داشته باشد وبکلی نتیجه کاری که میکردیم میدیدیم خوب این یک تصویری است که ازاینروزازآنور گرفتیم ولی تصنعی بودواقعیت باصطلاح وریشه خاصی نداشت ، بله مثلاً" میگرفتیم ازمینیاتور و تبدیلس میکردیم بکارجدید ولی خوب این آش شله قلمکاری بود که هیچگونه اصالتی نداشت معهذا این زمینسه را برایمان خیلی آماده کرده بود بطوریکه وقتی من آمدم اینجا یادم است که حتی یک مقداری عکس سیاه و سفید سپهری برای من فرستاد ازهمان کارهایی که کرده بودم گذاشته بودم آنجا و من همین عکسها را گاهی نشان دادم به این وآن که یک کمسی راه را برایم بازکنند یکی دوتایش موردتوجه اینها واقع شد بهرحال چون وقتی آمدم دستم خالی خالی بود همین چند تا عکس سبب شد که یک کمی آمادگی پیداکنم با این وآن صحبت کنم و یک کمی تشویق بشوم والیته اینرا هم میگویم اول کارم نه بورسی بود ازایران ونه پولی که پدرم نداشت برایم بفرستد و پول خودم هم تمام شده بود مشکلات مادی زیاد بود منتها خوب مثل همه جوانهای نقاش اینجا بخورونمیر ساختیم ولی مشکل اصلی بار فرهنگی بود که باخود داشتیم .

سؤال : اجازه بدهید این کارهایی را که شما انجام میدادید توی آتلیه خودتان اینهارا شما میفروختید .

آقای ناصر عصار : اصلاً" به مفهوم و بمنظور فروش هم نبود .

سؤال : نه بمنظور کسب ولى میفروختید ؟

آقای ناصر عصار : کارى بود که میکردم واصلًا به کسی هم نشان نمیدادم توى همان آتلیه میماند .

سؤال : یعنی به هیچکس نشان ندادید .

آقای ناصر عصار : نه آخر وسیله‌ای هم نبود که نشان بدهیم این کارهائی بود که برای خودمان میکردیم و بذهن ما هم نمیآمد به ذهن ما حتى خطور نمیکرد که کارى که داریم میکنیم یک روزى به یک کسی بفروشىم به علاوه همچنین جایی وجود نداشت همچنین کسی وجود نداشت البته بعدها وقتى که من آمده بودم این کاره‌ها را سپهرى داد به برادرم و برادرم اتفاقًا " یکی دوتا از اینها را فروخت از جمله یکى را به مجید رهنما فروخت که من دیده بودم وقتى رفتم خانه اش یک نا تورمورتى بود که کشیده بودم . حالا منظورم این بود که غیر از مشکلات مادی و این باصطلاح غربتسى که فوق العاده بود برایم و سنگین بود که از آن اجتماع به این اجتماع آمده بودم بیش از همه چیز این بار فرهنگى بود که دانسته و ندانسته با خودم داشتم و این بار فرهنگى را عرض کنم خدمتتان چندان در زمینه نقاشى نبود این بار فرهنگى یک دید و جهان بینى کلی داشت که درست توى محیط فرنگستان و محیط فرانسه جانی افتاد اینرا خود من ابتدا به آن واقف نبودم بیشتر دوستان فرنگى من رویش انگشت می گذاشتند کاره‌ای اولیه ای که من کردم اینجا حتى یادم است اولین اکسپوزیسیونى که من دادم سال ۵۶ مقدمه‌ای که یکى از کریتیک‌های اینجا برای کارم نوشته بود در آن اشاره کرده بود به عناصر و باصطلاح بازمانده یک چیزى که مربوط به شرق است این برای خود من اول به آن آگاهی رسمى جدی نداشتم دیگران مرا آگاه کردند البته این آگاهی خوردخورد پیدا شد . این آگاهی سبب شد که گفتم این بار فرهنگى مانع در حقیقت نبود ولى یک مقداری سبب گمراهى من میشد به این معنی که من چیزهائى که میدیدم میتوانستم جذب بکنم ولى راحت نمیتوانستم با آنچه در درون داشتم تلفیقش کنم بنظر من این مشکل مشکلى است که اخیرًا " برای فرهنگ ایران پیش آمده بود در این زمینه میل دارم بگویم یکى دو کلمه‌ای تصور من اینست که در دوره های مختلف تاریخ ایران در گذشته قبل از اسلام بعد از اسلام ایران بعلت موقعیست جغرافیا پیش بعلت کشى که برای اقوام و ایلهای اطراف داشت و برای تمدن های دیگر داشت بعلت اینکه سر راه تقاطع چندین تمدن واقع شده بود همیشه فرهنگهای مختلف در آن نفوذ کرده بود منتها چون فرهنگ و اجتماع و تمدن ایران همیشه قوی بوده در زمانهائى همیشه قوی بوده میتوانسته این نهاله‌ای مختلف را بپروراند و نتیجه اش

یک نهالی میشد که رنگ اقلیم خاص فرهنگ ایران را بخودش می‌گرفته است همیشه، و هیچوقت فرهنگ ایران در حقیقت عوض نمیشده است برای اینکه فرهنگش قوی بوده فقط در موارد و دوره‌هایی هست که بعلت انحطاط اجتماعی سیاسی و غیره مستقیماً " یک چیزهایی آمده بودند مثلاً" اخیراً این طرز زبان بکلی خراب شده بود و الا ایران هیچوقت فرهنگی نبود که بگوئیم که از اول رنگ خاصی داشته و تا آخر هم این رنگ خاص را حفظ کرده است نه همیشه یک چیزی بوده که میتواندست یک آب راه ورودخانه بزرگی باشد که اگر هر کوره آبی وارد آن میشده اینرا در خودش جذب میکرده و به میراث خودش اضافه میکرده و هیچوقت از خط اصلی جدا نمیشده گرفتاری هم که من شاید داشتم در خارج این بود که این المان (Elements) و ایمن عناصری که من میدیدم دور و بر خودم و حیاتی که من داشتم اینجا بصورت یک ایرانی در فرنگ می‌بایستی که این عناصر مختلف را جذب می‌کردم و در خودم و یک نتیجه‌ای از آن در می‌آمد که رنگ خاص شرقی یا ایرانی خودش را داشت اینرا من خودم راجع به آن آگاهی واقعی درونی نداشتم ولی وقتی نتیجه کارم را نشان میدادم دیگران به آن انگشت می‌گذاشتند نشان میدادند و بنظر من یک نوع مضحک را خیلی از نقاشان جوان ایران را وقتی من میرفتم ایران میدیدم و این مسئله‌ای بود که متأسفانه بنظر من یک دوره خیلی کوتاه بود یک مرحله کوتاهی بود از تحول هر کدام از این نقاشهای اخیر ایران بایستی از این مرحله رد میشدند تا رنگ خاص خودش را پیدا میکردند متأسفانه با این تحولات اخیری که شد مثل اینکه این جریان قطع شد تا اینکه نسل‌های بعدی چه پیش‌بیاورند بنظر من یک اتلاف وقت است .

سؤال : منظور شما همین انقلاب اسلامی است دیگر

آقای ناصر عصار : منظور من همین انقلاب شما اسمش را می‌گذارید من نمیدانم بهر حال همین هجوم تعصب عجیب و غریب وحشتناک، این جریان تحول اخیری که در هنر ایران ایجاد شده بود یک دفعه قطع شد و حیف است که این تجربه اگر یک نسل بعدی شروع بکار بکند این تجربه را ندانسته دوباره شروع بکند چون این یک اتلاف وقت است من میدیدم که اخیراً " تمام نقاشان جوان سعی میکردند دانسته و البته بنظر من این کار غلط است میخواستند که یک رنگ محلی بکار خودشان بدهند من شخصاً " معتقدم که بستگی به فرهنگ میراثی، بستگی به فرهنگ محلی تا آنجا که طبیعتاً " در درون هنرمند این هست و طبیعتاً " میشکوفد بسیار خوب است و باید هم حفظ بشود ولی اگر تعمداً " بصراف اینکه من ایرانی هستم بگردم یک تصاویری پیداکنم که مربوط به ایران باشد و بخواهم اینکار را بکنم ، یک مرحله اولیه بعنوان تجربه میتواند وجود داشته باشد خود ما هم کردیم نسل ما کرد ، من هم کردم ، ولی بصورت اینکه من حتماً " چوون

شناسنامه ام ایرانیست و باید یک نقشی بکنم که همه جای دنیا بصورت یک ایرانی شناخته بشوم ، این یک چیز تصنعی و بی معنی است واصلاً" ارزش واقعی واصلت هنری ندارد میگویم چون اخیراً" میکردند همه نقاشان جوان یک دوره ای بودمیکردند بایستی میگذشت تمام میشد ولی میگویم قطع شده بایستی دیدکه آیا دوباره شروع خواهدشد یا نه ، برگردم باز سرتحول خودمن این بود که من اینجا کم کم اولاً" برای اولین بار مینیا تورهای واقعی واصل دوره های قبل را دیدم ، توی موزه دیدم توی کتابها دیدم .

سؤال : مینیا تور

آقای ناصر عصار : مینیا تورهای واقعی در زمان اصلی ولی این چیزها که ما واقعاً" در ایران نمیدیدیم و اگرگاهی مثلاً" در اصفهان توی آنجا که کار میکردند میدیدم بنظر من یک چیز مسخره ای میآمد ولی خوب باید کار را در زمان خودش میدیدیم که چه کاری کرده اند و میدیدیم که مینیا تور قدیم چقدر خوبست و من تنها نبودم نمونه اش مثلاً" طرحی است که رامبراند (Rembrandt) از رضا عباس کپی کرده که شما حتماً" میشناسید دیگه (Le Cavalier Persan) پیدا است که این کار فی نفسه ، بعنوان یک کار طراحی اصیل یک ارزش دارد که یک آدمی مثل رامبراند را هم جذب کرده ولی اینرا بایستی توی تاریخ خودش زمان خودش گذاشت یعنی در زمان رضا عباسی یک چنین آدمی وجود داشته و میکرده ولی اینکه من حالا بیایم چون در گذشته ما یک مینیا توری وجود داشته بگیرم آن قیافه های مغولی را با آن عمامه ها و آن اسبها بصورت کوبیستی یا بصورت غیرکوبیستی و دوباره بخوام درست کنم بعنوان ایرانی یک چیز تصنعی و قلبی است که فقط بدرد توریستها میخورد این سیاحان خارجی که یک تصویر عجیب و غریبی از مملکت ما بذهنشان هست ، بهر حال برگردم سر این مسئله این بود که خوب گرفتاری و تحول درونی من این بود که من بایک گذشته و فرهنگ خاصی دنبال داشتم که یک دید خاصی بمن میداد ، چه از نظر نقاشی و چه اصولاً" ، حساسیت خاصی در من ایجاد کرده بود که این حساسیت همیشه با آنچه که اینجا اتفاق می افتاد جور در نمیآمد به این دلیل هم الان هم که من این گزارشها را نگاه میکنم می بینم با وجود یک دوره های مختلفی من تصادفاً" نه اینکه خواسته باشم تصادفاً" با گروههایی همراه شده بودم، یا بهر حال کریتیک ها یا منقدین من راجز آن گروهها حساب کرده بودند و همراه شده بودم ولی میدیدم که با من آن گروهها هنوز صد درصد نمیخورم یک وصله ناهنجار بودم ولی خود فرنگی بهر حال مراجز این گروهها حساب کرده بود ولی این سبب نشده بود هیچوقت و فکر نمیکنم هم که هیچوقت سبب شده باشد که با سالهای اولیه تربیتم یعنی سالهایی که موثراًست در وجود یک آدمی و حساسیتش و دیدش ، مغزش بیگانه بشوم این سالها را من در ایران گذرانیده ام و یک

تربیتی در یک خانواده‌ای دیده ام که صددرصد شرقی بوده ولی نه بنوع بد شرقی . این ماحصل تا امروز یکنوع کارهائی کرده ام که از خودم صحبت کردم برای اینکه شما اولاً "از من خواستی" و من مختصراً از سرگذشت خودم گفتم ولی بنظر من این سرگذشت من فقط میتواند ارزشی داشته باشد بعنوان یک مثال آنهم بعنوان مثال کسی که میتواند برود و خارج زندگی کند برعکس بنظر من نمونه‌ای از امکاناتی است که در درون خود فرهنگ ایران میتواند وجود داشته باشد یعنی فرهنگ اصیل ایران با تمام عناصر دیگری که از فرهنگهای دیگر تویش آمده است یعنی من وقتی میگویم فرهنگ ایران فقط فرهنگ قبل از اسلام را نمیخواهم بگویم اتفاقاً "فرهنگ این دوره ۷۰۰ ساله‌ای هم که اسلام در ایران آمده اینرا هم باید جزء آن حساب کرد، تمام آن دوره فرهنگ دوره‌ای است که امکاناتش زیاد است .

سؤال : دوره هفتصد ساله منظورتان ۱۳۰۰ ساله است .

آقای ناصر عصار : ۱۳۰۰ ساله منظورم از اینکه میگویم ۷۰۰ ساله اخیر منظورم اینست که تشیع را میخواستم بگویم از این ۱۳ قرن بنا بر این اینرا هم باید جزء آن حساب کرد بنظر من اصلاً "فرهنگ ایران همیشه حفظ کرده خودش را . اسلام راهم گرفته و بالاخره یک صورت ایرانی به آن داده و این البته حرف من نیست حرف هانری کوربن است اینرا که میگویم میتواند مورد مثال واقع بشود زندگی شخصی من فی‌نفسه برای خودش نیست چون زندگی هرکسی ارزش خودش را دارد ولی بعنوان اینکه در فرهنگ ایران هیچ چیزی وجود ندارد که مانع جذب و حفظ و همراه بودن و استفاده از فرهنگها دیگر و بخصوص فرهنگ اخیر غربی نباشد از این نظر فکر میکنم که این یکی بخصوص در مورد نقاشی هیچ چیزی وجود ندارد که مانع از نقاشی فرنگی استفاده کنیم فقط مسئله اینست که باید دید که آیا آنچه که خارجی بوده و عنصری که خارجی است در نقاشی غربی چیست ابتدای کار صحبت کردم عرض کردم خدمتان

سؤال : چه فرمودید آن چیزی که خارجی است در نقاشی غربی است ؟

آقای ناصر عصار : در نقاشی غربی خارجی است بعنوان یک عنصری که میتواند خارج و غریبه باشد نسبت بنوع تصاویر ایرانی یعنی نوع برداشت ایرانی از نقاشی و تصویر اینها را حالا بعد توضیح میدهم

سؤال : توضیح بفرمائید

آقای ناصر عصار : توضیحی که من میخواستم عرض کنم اینست که نقاشی فرنگی بخصوص

از زمان رنسانس (Renaissance) به این طرف بهر حال نقاشی که از زمان مسیحیت به این طرف هست چون خود این نقاشی هم ارث برده از هنریونانی و رومی قبل از مسیحیت است ولی از زمان مسیحیت به این طرف آنچه که بنظر میتواند یک ذره عجیب بیاید اینست که مقدسات یعنی آنچه که مقدس است (Le sacre) و آنچه که خدائی است (Divine) برای مسیحیت وارد زمین شده یعنی آمده (Incarné) شده این انکار ناسیون (Incarnation) سبب شده که آن هنری که قبلاً غیر مسیحی در یونان بود خیلی براحتی بتواند دنبال خودش را بگیرد و با اصطلاح آن عنصر واقع بینی اش را بگیرد و با مسیحیت جذب بکنند بنابراین تمام تصاویر مذهبی تمام شمایل سازبها با اصطلاح و تمام داستانهای مقدس را بگیرد و تصویر بکنند . وجود این مسئله که قبلاً هم گفتیم اسمش را بگذاریم حلول یعنی انکار ناسیون (Incarnation)

سؤال : حلول

آقای ناصر عصار : بله حلول این یک چیزی است که برای ما یک کمی غریب است . برای همین هم من یادم است برای خودما وقتی که تمام رنسانس را و وقتی تاریخ هنر بما درس میدادند تاریخ رنسانس را که نگاه میگردی قصه های انجیل را یسا تورات را اینها را بهر حال یک مقدارش هم در قرآن هست و می شناختیم قصه را می شناختیم کار را هم بعنوان نوع نقاشی و طرز و فن نقاشی میدیدیم ولی مفهوم واقعیش چون خارج از متن و زمینه فرهنگی خودش بود اینرا ما هیچوقت درک نمیکردیم و این مسئله ایست که بعلت نداشتن زمینه فرهنگی بود برای ما یعنی ما فرهنگ کلی غرب را نمی دیدیم فقط یک مقداری از محصولاتش را می دیدیم و این محصولات را بعنوان یک شئی پشت و رو میگردیم زیر و رو میگردیم چه جوری ساختند چه جوری کرده اند و این حرفها ولی اینکه مغزی که اینرا ساخته چه جوری بوده منظورش از ساختن این چه بوده اینرا درست درک نمیگردیم برای من و لا اقل دوستان من شاگردان مدرسه که میخواستیم اینها را بررسی کنیم اینجوری برداشت ما این بود که یک چیزی از آنها کم داریم این کمبود برای اینست که در تمام دوره هنر ایران همیشه هنر ایران سمبولیک بوده است همیشه با اشاره و برای اینکه مثلاً حتی ما از اهورا مزدا تنها تصویری که داریم یک بالی است و یک نوری در حقیقت خیلی محسو بصورت آبستره ولی معهداً آنها بعنوان اهورا مزدا ی حلول کرده در یک چیز نیست .

سؤال : خودش هم که میدانید که رفتیم خیلی از ما قدیمی تر در بین النهرین بوده و مظهر مثل اینکه خدایا یکی از خداها بسوده .

آقای ناصر عصار : بهر حال آن زمانها در ابتدای کار در مهد تمدن یعنی در بین‌النهرین بوده میدانید بهر حال تحولات زیادی بوده و همه درهم ولی آنچه که ما بعنوان اهورامزدا انتخابش کردیم معهدا همین این یک تصویر سمبلیک است یعنی ما هیچوقت نگفتیم که اهورامزدا این شکلی است، نبوده و حال آنکه برای مسیحیت مسیح آمده و قیافه انسان گرفته وارد زمین شده بنا بر این ساکسره (Le Sacré) آمده زمین .
 خدائی (Le Devine) آمده زمین

سؤال : یعنی مقدس و خدائی

آقای ناصر عصار : یعنی آنچه که مقدس است و آنچه که خدائی است وارد زمین شده و آمده زمین در حد انسان بشکل انسان این المان (Element) این عنصر عنصری است که غریب است برای ما . بنا بر این وقتی میگویم که مثلاً " کمال الملک و باصطلاح تحولی که در نقاشی ایران بوجود آمد از زمان کمال الملک پیش آمد یک تحول جدیدی است یعنی یک چیزی وارد کرد در این که قبلاً نبوده از آنجاست که یک نوع دید تازه ای پیدا شد و در مینیاتور ماهم همینطور، در مینیاتور هم همیشه با وجودیکه مثلاً " عکس آدم تویش نشان میداد ولی همیشه فضای مینیاتور یک فضای ذهنی و روحی بود بدو علت یکی اینکه مینیاتور همیشه دنباله شعر بوده و باصطلاح تصویری بوده برای تجسم آن چیزی که در شعر میگفتند بنا بر این ابتدا کارش یک چیز مجردی بوده یک چیزی بوده که خیلی محسوس

سؤال : هنر کتاب بوده یعنی خود انگلیسها هم میگویند Art of the Book

آقای ناصر عصار : بله هنر کتاب بوده ولی هیچوقت چیزی نبوده که بدیوار بشود و یزان کرد و یک چیزی هم نبوده که فی نفسه بخاطر خودش ساخته شده باشد گویا اینکه طرحهای تهیه میکردند برای اینکه امتحان کنند یا تمرین کنند ولی علت وجودیش شعر بوده یا داستانی بوده که در آن شعر بوده ولی اصولاً ابتدای کارش یک چیزی بوده که مجرد بود بنا بر این فضائی هم که در مینیاتور پیدا شده که خود ایرانیها میگفتند غلط سازی به نسبت پرسپکتیو غربی که بگیریم یعنی به نسبت علم پرسپکتیو که دنیای واقعی را یکجور دیگری نشان میدهد ، به این علت میگویند غلط سازی و این غلط سازی نیست برای اینکه در فضای ذهنی جلو و عقب وجود ندارد فاصله وجود ندارد و هر تصویری و هر نقطه ای از تصویر که بذهن شما میآید جای خودش را دارد هیچوقت نسبت به یک چیز دیگر نیست که بگوئیم جلو و یا عقب است بهمین علت توی مینیاتور آدمی که پشت کوه است بهمان بزرگی است که در جلو است گل شایدها

بزرگتر از اسب است چرا؟ علتی ندارد اینک هر نقاشی هم گل را به آن قشنگی و ظرافت میکشیده آنقدر عقلش میرسیده که گل به اندازه اسب نیست ولی چرانمیکرده؟ برای اینکه گل آن چیزی که او میخواهد نشان بدهد از نظر حجم و قد همان اهمیت را دارد که اسب و سوار اسب، بنابراین فضای مینیاتور هم فضای سمبولیک و فضایی است اشاره فقط میکند، خود واقعیت فضا را بآن صورت نمیکشود نشان بدهد اشاره‌ای است با تصویر به یک دنیای دیگری که این دنیا یا در شعر است یا بهر حال از طریق شعر هم که نیامده باشد دنیای ذهنی و دنیای روحی است. این المان‌های روحی که میگویم در تمام المان‌های استعاره سمبولیک و متافوریک (Métaphorique) در تمام دوره‌های تاریخ فرهنگ ایران وجود دارد آن چیزی که تازگی دارد اینست که یک شئی را یا یک لحظه‌ای که جلوی چشم من است فقط به آن صورتی که هست به بینم و به مفاهیم بعدیش توجه نکنیم این یک المان تازه‌ای بوده آمده حالا متاسفانه یا خوشبختانه دنبال پیدانکرده این گرفتاری که عرض میکنم که متاسفانه یک برشی اتفاقاً "پیش‌آمد که برش پیش‌آمد و حرکت ایستاد ضرری که میتواند بکند اینست که باصطلاح این پرش اولیه دنبال پیدانکند و این ضرر عظیمی است که از جنبه‌های مختلف به فرهنگ ایران خواهد خورد بگذریم از اینکه در مورد زبان و کتاب و غیره شاید این ضرر محسوس نباشد ولی از نظر نقاشی خیلی محسوس است بعلمت اینکه نقاش به محیط احتیاج دارد و جا لازم دارد بایستی که زمینه‌ای باشد که به او مان و آب نه از نظر فقط جسمی بلکه اثرش را به بینند و بخزند و بتواند با آن زندگی کند با یک اجتماعی با یک چیزی زندگی کند وقتی این می‌آید بیرون ممکنست خورد خورد....

سؤال: یعنی این جامعه اسلامی که فعلاً الان.....

آقای ناصر عصار: آنجا که اصلاً وجود ندارد، ولی آن نقاشانی هم که وجود داشتند آنها که مانده اند من نمیدانم چکار میکنند ولی آنها تیکه در بدر شده اند اینها از این بعد در خارج چه خواهند کرد.

سؤال: در خارج

آقای ناصر عصار: در خارج یا بایستی مثلاً مین بکشند و زحمت بکشند برای اینکه آنچه که دارند با فرهنگی خودشان را از دست ندهند و این یک نتیجه خاصی خواهد داشت که ارزش خودش را خواهد داشت و یا اینکه بکلی رنگ خارج را بگیرند بخودشان و از نظر فرهنگ ایرانی گم شده هستند و از دست رفته هستند و در مورد زبان یک مسئله دیگر است شما هر همیشه میتواند شعرش را بزبان خودش بگوید و هر جا

هم که بگویند مینویسد و چاپ میکند، شاعرهای مختلف در زمانهای مختلف هم در ایران بوده اند که در غربت شعر گفتند ولی بهر حال بعنوان تاریخ ادبیات ایران همیشه خواهد بود گرفتاری من بنظر من این اتلاف وقت و اتلاف زور و انرژی و حیاتی است که این اتفاق اخیر اسلامی برای فرهنگ ایران آورده که البته امیدوارم ولی فکر نمیکنم که ضربه آخر باشد ولی خوب یک ضربه عظیمی است که باید سعی کنند و آنسان که میتوانند باید سعی کنند که ما و راه اینرا نگاه کنند و به بینند که از این پس بعد، چگونه آنچه تاکنون بدست آمده حفظ بشود در این مورد بنظر من این اتفاق به اصطلاح ۷ سال، ۸ ساله اخیر بگوئیم بعد از تحول انقلاب مشروطیت به اینطرف تحولی که در اجتماع ایران بکلی بوجود آمد بنظر من این یک پرانتری بود این یک قطعه ای از تاریخ ایران است که بجای خودش درخشان بوده ، برای اینکه آنچه که قبل اتفاق افتاده بود از زمان زندیه تا این انقلاب مشروطیت و آنچه که بعد از این اتفاق خواهد افتاد که ما نمیدانیم این یک چیزی است که کمتر مربوط به نسل ما میشود ولی در نسل ما یکی قبل و یکی بعد از نسل ما این دوره، دوره درخشانی بود که حیات تازه ای داد به فرهنگ ایران توجه تازه ای شده بود و اتفاقاتی افتاد توپش که حالا من نمیدانم نتیجه اش چه خواهد بود آنچه که ما می بینیم اینست که ضربه سخت بدی به آن خورده است .

سؤال : من میخواستم یک سؤال فرعی و چندتا سؤال اصلی از شما بکنم یکی این لغت سازی که شما گفتید خودتان از چه زمانی این لغت را شنیده بودید .

آقای ناصر عصار : من از خیلی خیلی بچی از زبان پدرم شنیده بودم از این و آن شنیده بودم لغت سازی را .

سؤال : که لغت سازی هنر بدون پرسپکتیو است . (Perspective)

آقای ناصر عصار : بنظر من اینرا میگفتند در مورد پرسپکتیو برای این میگفتند لغت سازی برای همین که دور نزدیک را یکجور نشان میداد اگر مثلاً " کف اطاق را بخواهند نشان بدهند با کاشی کاری کاشیها جلو و عقب ندارند یک سطح است در حقیقت و حال آنکه شما اگر بخواهید با پرسپکتیو آنرا نشان بدهید این جلو شما لوزی دارید آن عقب یک خط کوچکی میشوند یعنی در حقیقت این پوان دومیر (Point de Mir) با اصطلاح این نظر گاه نظر گاهی که بصورت تصویری وجود دارد در پرسپکتیو و نگاه به سوی آن میرود و اشیاء به نسبت آن نقطه جلو و عقب میروند این در مینیاتور وجود ندارد و برای این میگویند لغت سازی .

سؤال : اینرا استدعا دارم روشن کنید اصل ومبداء این لغت را پیدا کنید که بعد از کمال الملک است واقعا " دیگر وقتی که نفوذ پرسپکتیو آمد توی نقاشی یعنی این مشهور کردن مینیاتور به این لغت حتما " از کمال الملک نبود .

آقای ناصر عمار : من بعنوان نوشته هیچوقت ندیدم این لغت را ، همیشه شنیده ام قبل از کمال الملک نبوده برای اینکه از زمانی که کمال الملک آمد مسئله پرسپکتیو در نقاشی مطرح شده بود برای اینکه مدرسه کمال الملک میگفتند برای اینکه اصلا " درس پرسپکتیو میدادند توی هنرکده هم درس پرسپکتیو میدادند متوجه هستید این نقطه دیدی که به انگلیسی میگویند وانیشینگ پوینت (Vanishing Point)

سؤال : حالا فهمیدم این نظر گاه نیست نقطه توجه است که باصطلاح قابل توجه است .

آقای ناصر عمار : نقطه توجه است کانونی است نسبت به آن ، این تصویری است که دور میشود از نگاه شما که این نهایت نقطه دید شما است در حقیقت ولی تصویری است ، برای اینکه بجایی که نمیرسد مثلا " شما یک جاده را که بخواهید نشان بدهید دو خط متوازی است که میروند بهم بر بخورند اگر چه هم بهم دیگر بر نخورند ولی فرضا " یک نقطه ای بهم میرسند این نشان میدهد که جاده جلو وابتدا جلوی شما پهن است بعد آخر که میخواهد برود بهم نزد یک میشوند ، این طرز دید یا اصطلاح پرسپکتیوی است که یکی از انواع نشان دادن فضا است . فضا را فقط باینصورت که نباید نشان داد که فضا را بصور مختلف میشود نشان داد ، در نقاشی چینی فرض کنیم باز آنجا هم عقب و جلو وجود دارد ولی آن فضا را یکجور دیگر نشان میدهد آن فضایی را که در آنجا نشان میدهد یک فضای بسته ای که بصورت یک نقطه دیدی باشد نیست فضایی است که دور و بر شما است یعنی در زندگی هم همینطور است شما همیشه به یک جایی نگاه نمیکنید وقتی هم که بیک جایی نگاه میکنید آگاه سی دارید از آنچه که پشت سر شماست از این چیزی که پهلوی شما است بنا بر این فضایی که تویش زندگی میکنید دور و بر شما است یکجا نیست فقط جلوی شما نیست منظور از پرسپکتیوی که توی نقاشی آمد و میخواهد در یک سطح دوبعدی سه بعد نشان بدهد یک وسیله ایست برای اینکه این را نشان بدهد و سائل دیگر هم هست گفتم مثلا " در نقاشی چینی هم هست در مینیاتور هم هست ، مینیاتور هم همین کار را میکند ولی منتها بصورت واقع بینی نشان نمیدهد . مینیاتور هم جلو و عقب نشان میدهد منتها این جلو و عقب برایش یک ارزش دارند این کاری است که سزان (Cézanne) کرده خودش اتفاقا " سزان هیچ نقطه ای از تابلو نیست که یک ارزش واقعی نداشته باشد و هم ارزش سایر نقاط نباشد هرگوشه آسمان را میخواهد نشان بدهد بهمان ارزش

نشان میدهد که درخت یا خانه یا این آدم جلوی تابلورا یا سیبی که روی میسر گذاشته سزان هم اینکار را کرده . مونه (Monnet) بیک صورت دیگری اینکار را کرده مونه هم فضائی که نشان میدهد فضای پرسپکتیوی نیست آنهم فضائی است که دور و برما است و باصطلاح فضای محیطی است در سوررآلیسم (Surrealisme) و نقاشیهای مختلف اتفاقا " بخصوص مثلا " یک نقاشی که بخواهم مثل بزنم مثلا " شاگال (Chagal) فضای محیطی که شاگال نشان میدهد با فضای مینیاتور ایران خیلی شبیه است . ماتیس (Matiss) بیش از همه چیز ، ماتیس رسما " از مینیاتور ایران الهام گرفته و فضائی هم که فضای باصطلاح حافظه است شاگال آن فضائی را که نشان میدهد فضای ذهنی و فضای حافظه است یعنی از تصاویر آن جوری که بذهنش به حافظه اش مانده آنجوری نشان میدهد و اینهم بسیار عرض کردم که در مینیاتور بعلمت اینکه بستگی داشته بنوشته و شعر فضای ذهنی و فضای روحی است .

سؤال : شما سعی کردید که مقاله ای یا مقالاتی به زبان فارسی با روکردن به نقاشان ایران در باره همین مسائل که الان برای من گفتید نوشته باشید ، یا مثلا " یکنوع اختاری به اینها باشد ، نصایحی به اینها باشد که از یکنوع کار احتراز کنید و بیشتر بکار دیگر بپردازید و اینکه گذاشتن به زور نماها و مناظر باصطلاح ایرانی یا شرقی کار صحیحی نیست اینکار باید درونی باشد اصلا " شما چینی نوشته اید ؟ سخنرانی کردید و اگر هم نکردید چرا نکردید و میخواهید بکنید یا نه .

آقای ناصر عصار : نه ، اولاً نکردم برای اینکه موقعیتی پیش نیامده بود و نکردم ثانياً اینکه اگر که در مواردی که یکی دوبار پیش آمد و نقاشهای جوانتر از من در برخوردهائی که کردیم صحبت شد بدون اینکه مستقیماً خودشان را مورد خطاب قرار بدهم این مسائل را یکی دوبار مطرح کردم مسائلی بود که هر روز پیش می آمد و برای آنها بود برای دیگران بود در این اواخر بهر حال برای تمام اشخاصی که دور و نزدیک با فرهنگ سروکار داشتند نویسنده بودند شاعر بودند یا نقاش بودند موزیسین بودند سینماچی بودند هر چه بودند همه با این مسئله برخورد داشتیم . این مسئله ، مسئله روز بود بهر حال مثل اینکه نتیجه اش هم پیش آمدن این مرکز مطالعات فرهنگی بود که مورد بحث آن و علت وجودش این بود که چگونه فرهنگهای مختلف میتوانند با هم برخورد کنند یک مسئله کلی بود که وجود داشت من احتمالاً بخودم اجازه نمیدادم و فضولی بود اگر که بعنوان یک پیرمرد بخواهم نصیحت کنم به جوانها اولاً این سؤال را کسی از من نکرده بود که بخواهم جواب بدهم ولی در موردی اگر پیش می آمد و سؤال میشد جواب میدادم و اما اینکه بنویسم ، نه کسی از من خواسته بود و نه اینکه فکر میکنم که باین صورت لازم بود اینجوری

آن زمان بگوئیم خصوصا " معتقدم برای هرکدام از نقاشها آنهایکه اصیل بودند یعنی واقعا " مطلبی داشتند و کاری داشتند و میخواستند کارشان را دنبال کنند بنظر من این یک مرحله گذرانی بود در تحول کارشان ، بایستی میگذرانند و خودشان راه خودشان را پیدا میکردند یک عده ای هم بودند که خوب مثل همه میخواستند نشان روز را بخورند و خوب این فروش داشت خط میکشیدند گنبد و مناره میکشیدند میدانم سقاخانه میکشیدند آنهایکه میخواستند نان روز را بخورند که نصیحت لازم نداشتند نشان را میخوردند کارشان را میکردند ولی اگر نقاش اصیلی هم بود که به این راه میافتاد مثل خود من و دیگر نقاشهای دوره قبل از منم کرده بودند اینکار را بنظر من یک مرحله گذرانی بود و میگذشت مهم نبود متاسفانه عرض کردم بعلت این شورش و آشوبی که پیش آمد و بریدگی که پیش آمد در تحویل اجتماعی ، هدر رفت این تجربه .

سؤال : بهمین دلیل شما الان وظیفه دارید که اگر هیچکس هم از شما نخواهد باید به نشیند برای خودتان یک کتابچه ای بنویسید راجع بهمین موضوع که این مخاطرات بود تا این حد تحول شد ولی این بلای اسلامی بوجود آمد حالا این ممکنست دهسال طول بکشد و ممکنست ده قرن طول بکشد این بمخاطره خواهد انداخت هنرايران را من که این دوره تحول را دیدم و پیشنهاد میکنم شما به این مسائل توجه داشته باشید .

آقای ناصر عصار : این بنظر من فقط در مورد نقاشی نبود همانطور که گفتم ولی من در مورد نقاشیش میتوانم نظریکنم این یک مسئله ای است که بایستی گفته و نوشته بشود ، این مسئله ای بود که بنظر من قبلا " پیش آمده بود و بعدا " هم حتما پیش خواهد آمد در موارد مختلف و این میافتد در یک دید کلی و یک مشکل کلی تری یعنی همین مشکل یک جنبه کلی تری خواهد گرفت و آن اینست که بعلت برخی موارد مثل "لا" جوانهایمان را فرستادند فرنگ آمدند فرنگستان امریکا اروپا با فرهنگ غربی آشنا شدند برگشتند اشکال قضیه اینست که اینها یا دانسته یا ندانسته یا تحت تاثیر باستانشناس و شرق شناس قرار میگیرند ، مستشرق، دیدی که از خودشان و فرهنگشان دارند دید غربی است یعنی میآید بصورت یک غربی و میآید با فرهنگ خودش تماس میگیرد این مشکل خطرناکتر است بنظر من این مشکلی است که همیشه از این بیعد و تنازمانیکه ما آگاهی رسمی پیدا کرده باشیم به تمام میراث فرهنگی خودمان و به امکانات آینده فرهنگی خودمان مشکل اصلی اینست که ما فکر کنیم که فرهنگمان یک چیزی است که بایستی بصورت در بسته یا یک شی موزه ای حفظ کنیم بعد زندگیمان را از یک جای دیگر از یک راه دیگری و از یک کس دیگری یاد بگیریم

و یکجور دیگر بکنیم اشکال قضیه اینست که فکر کنیم که برای حفظ گذشته مجبوریم که از آینده مان و حالمان بپریم اشکال قضیه در اینجاست، دیدی که از خودمان داریم اگر بنا باشد که یک دید فرنگی باشد این غلط است و این متاسفانه بدو علت بود یکی اینکه لغات و اصطلاحاتی که بکار میبردند فرنگی بود و از فرنگی یاد گرفته بودند و از درون خود فرهنگ ایران نگاه نمیکردند بخودشان، یکی دیگر این بود که درسهایی که خوانده بودند مثلاً "میرود جامعه شناسی میخواند در امریکا یا در آلمان یا در فرانسه بعد برمیگردد جامعه خودش را فقط با آن اصطلاحات نگاه میکند خیلی خوب است وسیله است یک روشی است یک متدی است مثل سایر متدها ولی این متدی را بایستی با واقعیت تطبیقش بدهند مشکل قضیه اینجائست که باید تطبیق بدهد این تطبیق دادن به واقعیت درونی هرکسی این مشکل است و الا اگر یک جامعه شناس اسمش هم ایرانی باشد، زاده ایران هم باشد و بخواهد بیاید با متد مالینوسکی اجتماع ایران را به بیند خوب به بیند کما اینکه یک فرنگی هم میآید می بیند ولی برای فرنگی مسئله ای نیست، او یک اجتماع خارجی را دارد مطالعه میکند میخواهد تطبیقش بدهد باید خودش مشکل اینست که من این وسیله ای که دارم این وسیله دهنی و فکری که بمن داده اند یا اینکه گرفته ام از فرنگی اینرا بتوانم تطبیقش بدهم با واقعیت درونی و خارجی مملکت و فرهنگ خودم این مسئله کلی تری است تنها در نقاشی نیست در تمام موارد هست بله این کار را بایستی کرد و این یک اخطار و یک آگاهی است که بایستی بدیگران داده و بخصوص بایستی بخود ما داد ولی این لازمه اش امروز الان بعد از این اتفاقاتی که افتاده ده سال پیش برداشت یک چیز دیگری بود، ده سال پیش میبایستی برعکس دفاع میکردیم از آن چیزی که مربوط به گذشته مان بود، هنوز هم باید بکنیم ولی الان مسئله دیگری پیش آمد و آن اینست که در گذشته بلافاصله پشت خودمان که بستگی دارد به خود ما و هر نسل قبل ما و یکی دونسل قبل از ما اولین لازمه اش اینست که هیچگونه احساس گناهی راجع به این اجتماع و این تحولی که از انقلاب مشروطیت با اینطرف بوجود آمد هیچگونه احساس گناهی نکنیم فکر نکنیم که چون یک چند تا آخوند آمدند و در شرایطی که ماسامی دانیم قدرت را بدست گرفته اند و دارند آنچه که در گذشته اخیر در اجتماع ما گذشته اینهارا دارند تخطئه اش میکنند و رد میکنند فکر نکنیم که همه اش غلط بوده، هیچ لازم نیست، اولاً "نبوده بنده شما" اگر بنا باشد که قبول کنیم که آنچه که او به آن میگوید طاغوتی غلط بوده اینست که از وجود خودم باید سلب درجه هستی کنم بنده هم مثل محمد رضا شاه پهلوی محصول یک تحولی بودم در یک اجتماعی، این تحول از زمان انقلاب مشروطیت پیش آمد منم محصول آن هستم کما اینکه محمد رضا شاه پهلوی هم بود آری ما هم محصول این تحول بود بنا بر این اولین برداشتی که آدم بایستی بکند، در درون، اینست که احساس گناه راجع به این دوره نکند بعد که احساس